

بازرسی شد
۴۶ - ۱۲

بازدید شد
۱۳۸۲

۳۵



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: بحار الجواهر
مؤلف: عبدالوهاب بن محمد ابن الشیخ هادی الاصفهانی
موضوع: شماره قصه ۵۵۹۲

شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۵
۶۱۹۲۲
۶

۹/۱

نسخه فهرست شده
۵۵۹۲



هذا کتاب بحسب راجحها

بسم الله الرحمن الرحيم
یکایه خدا بر استانی که در دیوان امداد بنایش سرشته
داران دفترش را قلم بطلان را و راق حساب و مهندسان
دیوان کثیر را بطرح امل او ام جمع امداد بنایش خیال محال سپهر
بنده از بجز قدرتش سبحان است بر انگیخته و بجز آفرینش از
سحاب حکمتش قطره و در ریخته درک میان معرفش را غفرش
فرین که انهم یافته تضعیف لفظ جرقه جرقش قنبر نبود
مالک رب دلت الارباب و بساحت قدر قدرتش هیچ بر کرد
کردن بس که در بنیشت نشاند در مغز و تصور و حسن
عجرت نمود ان لا دلت لایات لا اول الالباب بشوق
فرق انام ستوفیان آوار جبر رسالت کلت لیمنه الله
انجیث من الطیبت در دست داده و کشور خدا ملک

تو از الشریف و ما محمد الارسول قد خلت من قبله الرسل در
بر و تاج و لکن رسول الله و خاتم النبیین بر سر نهاده علیه
سلام الله و علی اله سیماسا بنشاه کشور است که خست مطلقش
رحمت حق را قونیه است **شعر** و قهرمان عالم اسفک
که صمصام قهرش تجسیم است شر بر بار عیاد ساجده دیوان
بمتر عافیت باب حق پر تر و اولاد ایشان که نصرت
حام عصمت اقلیم امانت را سحر دارند و با تمام ارقام بنمود
جریده خداوند را در بر چون جبر سحر که بجز مودت را کوهری
بود که انبها و صفحه خواهر نفس مولا نفس اینجه جهان با با نکه خلف
امرش معمر بود و یک اسم الحرف از طاعتش متقدر
چندین مرتبه فرمایش ملخ نمود در قواعد حساب و قواعد لغز
و ترتیم قواعد سیاق و دفتر دیوان مبتدیان را شمر سر قوم لبر زور
در این باب اقدام دلی از اتمام ان بحر انجا بر نام نهادم و انجا
انجا نخبه الوهب این محمد امین الشاه با انجمنی انجمنی
الاضغما امید که از خط و حیران انجمنی انجمنی در انجمنی

ان بار ماب انماض در مقام اعراض برانند متنبس با ششم از
 بدو بحر و کساحل **بحر اول** در علم حساب و انواع ان شعب
 لسه شط مشهور **سطح اول** در قواعد حسابیه و ان فشرح به چهار
 نمر است **نمر اول** در حساب صحاح و ان مشتمل بر یکر ششم و
 چهار جدول است **رشمه** در معرفت بحر و ارقام صحاح
 و ان مشتمل بر سه حساب است **حساب اول** در ارقام منته
حساب دوم در ارقام نقد **حساب سوم** در ارقام جنس **نمر دوم**
 در جمع و تضعیف و بعضی قواعد متفرقه **نمر سوم** در تفریق
جدول سیم در ضرب **جدول چهارم** در قسمت **نمر چهارم** در حساب
 کور و ان مشتمل بر یکر ششم و دو چهار جدول است **رشمه** در معرفت
 بحر و ارقام کور و ان مشتمل بر سه حساب و یکجوهه است **حساب**
اول در ارقام منته و لسه مشتمل بر سه قطره است **قطره اول**
 در ارقام کسر **قطره دوم** در خروج کور **قطره سیم** در کیفیت ارقام
حساب دوم در طریقه ارقام کسر نقد **حساب سیم** در طریقه ارقام کسر
 جنسی **جوهه** در معرفت رفع و جنس **جدول اول**

در جمع و تضعیف **جدول سیم** در تفریق **جدول سیم** در ضرب و
 در ان بیان میشود و بر او در چهار و نظایر لسه **جدول چهارم** در
 قسمت و در ان بیان خواهد شد انواع و اقسام قسمت ارا کور
 تسعه و قسمت برات و قسمت خالصه و ارباب و برابر و پنجه
 نمر و سایر اقسام ان **نمر سیم** در تبدیل و در ان نموده میشود طریقه
 اشیاع و تعبیر و صرف و مبادله و فرج و ثنیل و نظایر لسه **نمر چهارم**
 در استخراج مجهولات **نظم سیم** در مساحت و ان فشرح بیک
 قطره و نمر است **قطره** در تعریف و موضوع مساحت و مبادله
 ان **نمر اول** در مساحت سطوح و ان شعب به دو جدول است
جدول اول در مساحت سطوح مستقیمه الاضلاع **جدول دوم**
 در مساحت بقیه سطوح **نمر دوم** در مساحت اجسام **نظم سیم** در
 اجزاء ثنات **نظم سیم** در قوانین و فشر و ان شعب به دو شط است
نظم اول در کمات معروفه و الفاظ مصطلحه و ان فشرح بدو
 نمر است **نمر اول** در معانی الفاظ مصطلحه و صیغها مشهوره
 نزد ابن سباق و تحریر تینب حروف نجر **نمر دوم** در اسرار

ارباب صنایع و مکاسب و مشتمل بر **نهم** در قواعد و اداب
 مشهوره و آن مشتمل بر چهار رشته است **رشته اول** در زمینه و اساس
 مشعبه از لغز و آن مشتمل بر چهار قطعه است **قطعه اول** در زمینه
 و اداب لغز **قطعه دوم** در کیفیت اتصالات **قطعه سیم** در معوض
 بدن و گوش و حشو و ضلع و غیره **قطعه چهارم** در بعضی قواعد متصرفه
 از قبیل جایزه و تعداد و آورده و محشو و نظایر لغز **رشته دوم** در اداب
 دفتر ارجه و آن مشتمل بر چهار قطعه است **قطعه اول** در شعبه اوارجه
 و فهرست و اداب لغز **قطعه دوم** در مغز و اداب آن **قطعه سیم**
 در زندگ و اداب لغز **قطعه چهارم** در اداب بعد از غم و لذت
 و آن متنی بر سه حساب و یک قاعده مده است **حساب اول** در
 احکام تحت الباق **حساب دوم** در احکام تحت الفاضل **حساب سیم**
 در احکام تحت الباق باقیه الزیاده **قاعده** در جزو دادن بانه و نقل
رشته سیم در دفتر توجیهات و آن مشتمل بر دو قطعه است **قطعه اول**
 در فهرست این دفتر و شعب توجیهات **قطعه دوم** در نوشتن
 بروات **رشته چهارم** در طرح محاسبات و معوض نوشتن

خط سیاق و آن مشعب به دو قطعه است **قطعه اول** در طرح
 محاسبات **قطعه دوم** در کیفیت نوشتن خط سیاق **ساحت**
 در مضامین القاب اینست فهرست مافصل فی بنه و الحقیقه
 الکفر منوع میشود در بیان به یک از آنچه در شد تبصیر و لبط عام
بحر اول در علم حساب و توابع آن و آن مشعب به سه رشته است
سطح اول در علم حساب **به آنکه** حساب علیست که از آن استخراج
 میشود مجهولات مددیه از معلومات مددیه و موضوع آن مدد است
 از آن حیثیت که حاصل در علم است از اصحیح گویند اگر مطلق باشد
 دیگر گویند اگر مضاف و منسوب به یک یا به بیش از یک باشد
 خمس از حد و کثیر و از یازده جزو از یک به آنکه زیاد کردن مدد برابر
 مدد در جمع خوانند و نقصانش را از دیگر فرق گویند و مکرر
 کردن مدد برابر به شمار مدد می دیگر ضرب و کثیر به تکرار شمار مدد
 دیگر قسمت و الما جذر است که در نفس خود ضرب نمایند و عدد
 حاصل مجذور شود و مشتمل بر سه مدد نه به آنکه در حقیقت ضرب است
 و در این سه مدد قاعده جدا که نه بجهت آن بیان نشد زیرا که چندان

بسم الله الرحمن الرحيم
 دینار تان صد دینار باین صورت ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 مگر چهارم از یک هزار دینار تان هزار دینار باین صورت ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 و اما در اینها مقرر است که اگر یک
 نفر در این صورت همین مقدار است که باید که اشتغال و مشاغل از
 تومان تا نو تو مان مشهوره و دینار تا نو دینار است که آنیکه
 و بناله ندارد بلکه اخرا را بالا میکشند و فقط در لمر نه قوم میکنند
 باین صورت ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 تا نه صد دینار است که آنیکه بخاران و علامت کوچک شکر
 کمترین نویسد باین صورت ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 تومان شکر کم از دینار تان هزار دینار است که آنیکه در علامت
 اخرا را موقوف داشته و در بناله را استقبالیه ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 کمترین در آن نویسد باین صورت ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰

و یکصد از نه صد هزار تومان نه صد هزار تومان در سه صد و دینار
 به علامت شکر کم از تومان نه صد و قس به هزار و دینار
 از بازده دینار تا نو دینار را احاد را به علامت اخرا در تحت
 خفیات به و فقط فاصله نویسد باین صورت ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 و چون باینکه دینار و سایر ارقام لمر نه تبه مرکب
 سازند در سه صد و دینار تا نو دینار باین صورت ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 که در سه صد و دینار تا نو دینار و دینار لمر نه مرکب
 در وسط آن نویسد باین صورت ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 و اشیاء از آن فوق ساز نویسد باین صورت ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 و اگر با دینار و اشیاء آن مرکب شود
 شکر بازده دینار و نظایر آنست که آنکه و بناله از بالا میکشند
 باین صورت ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 و باین قبیل بالا روند تا بیکصد که احتیاج

تصور جمع همه سر ارقام

تصور جمع همه سر ارقام

۳۲۴۵۶۷۸۹
۲۴۹۱۲۳۴۵
۱۹۷۸۹۰۱۲
۷۷۱۵۷۱۳۴

۳	۲	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲	۴	۹	۱	۲	۳	۴	۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷

تصور جمع ارقام

تصور جمع ارقام

تصور جمع ارقام

تصور جمع ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

۳۲۴۵۶۷۸۹
۲۴۹۱۲۳۴۵
۱۹۷۸۹۰۱۲
۷۷۱۵۷۱۳۴

۳	۲	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲	۴	۹	۱	۲	۳	۴	۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

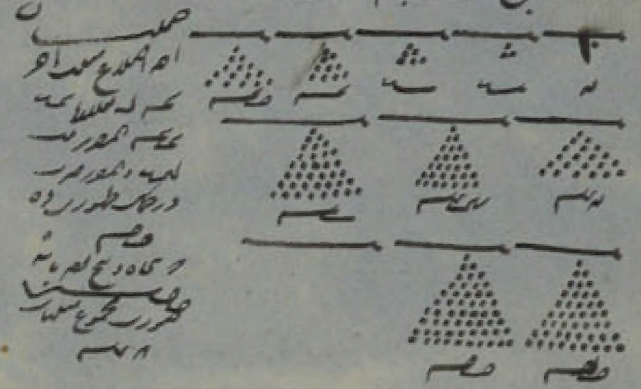
تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

تصور تضعیف ارقام

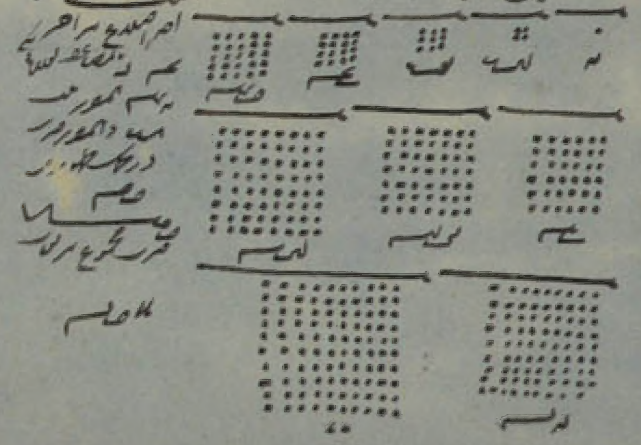
حاصل را در نصف آن ضرب نموده مجموع حاصل شود مثل جمع
 از یک تا دوازده حاصل ضرب سیزده در شش میباشد که
 هشتاد و هشت میباشد و اینها همه را با هم عدد کمال ظهور خواهند
 و اگر مرتبه آخر را در نفس خود ضرب کنیم که هر خواننده
 جمع او را بنظم طبع یک بر مرتبه آخره افزوده و نصف
 حاصل او را نفس خود ضرب نموده حاصل مجموع آن اعداد است
 مثلا جمع او را از یک تا نه حاصل ضرب پنج در پنج است که هشتاد
 و پنج بوده باشد و در جمیع ازواج بنظم طبع مضروب نصف
 مرتبه آخره در عدد ظهوری خود میباشد مثلا جمع ازواج
 از دوازده را خواهم برانیم حاصل ضرب پنج در شش است
 و سه و ده باشد و اگر جمع مثلثات بنظم طبع را خواهم برانیم باید
 و بر اعداد اضلاع مثلث آخر افزوده و مثلث از در کمال ظهور
 آن ضلع ضرب نموده جمع مجموع مثلثات است باین صورت

نمودن جمع مثلثات بنظم طبع



و اگر جمع مربعات بنظم طبع را خواهم برانیم باید یک بر مضروب
 اعداد اضلاع مربع آخر افزوده و مثلث از در کمال ظهور
 ضرب نمود حاصل جمع کل مربعات است باین صورت

نمودن جمع مربعات بنظم طبع



مرقوم را خواهند جمع نمایند و آن اینست که رجوع بقاعده معوقه
 نمایند بطریقه ایست که مرقوم در قلم اول را از مرقوم در قلم آخر
 وضع نموده بقیه را حفظ نمایند پس ازان اگر بنظم مساوی
 مرقوم شده باید تمام محفوظ بر مرقوم قلم آخر خوانند چنان جمع
 کل است و اگر بنظم سه برابر نوشته شده باید نصف محفوظ را
 بر مرقوم در قلم آخر علاوه کنند چنان جمع کل است و اگر
 بنظم چهار مقام قلم شده ثلث محفوظ را بر مرقوم
 در دفعه آخر اضافه نمایند و بکذا تا هر گاه باشد مثلاً بنظم دوازده
 برابر بخواند باید یازده یک محفوظ را بر مرقوم در دفعه آخر
 علاوه نمود چنان جمع کل دفعات است و این بقاعده مسیری جمع
 قابلیت داری این گفتار تا هر چه معلوم و مشخص میشود

صورت جمع اعداد در نظم مساوی

اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

صورت جمع اعداد در نظم مساوی

اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

جدول دوم در توفیق که درین دفتر خانه منها و موضوع خوانند
 و محاسبین پیشتر را مشغول منته و کمتر را مشغول و خارج ازین ثواب
 بقیه و سیاقین موضوع و موضوع منته و خارج ازین را باید گویند
 و در جای که موضوع منته از موضوع منته بوده باشد در باده و فاضل
 گویند لکن پیشتر باشد طریقه ای که ابتدا از اول مرتبه مشغول از طرف
 اعاد نموده محاسبی از مرتبه از مشغول منته را ملاحظه نمایند اگر عدد
 ازان مرتبه در هر دو موجود است خالص از سه قسم نیست یا عجیب
 صورت مشغول مساوی مشغول منته است بکثیر یا بیشتر در صورت

جدول سیم در ضرب که سابقین از ابرار در گویند و ملاحظه
 بکیر مضروب و دیگر را مضروب بنده و حاصل را حاصل ضرب
 و نیز نه قسم تصور است ضرب نموده در نموده ضرب
 نموده در مرکب مرکب در محقق و نموده در نموده هم سه ضرب
 اعداد در اعداد و اعداد در غیر اعداد و غیر اعداد در غیر اعداد و غیر
 اعداد در اقسام مذکور اگر بنده سه یا بیشتر باشد ضرب در محقق
 عمل اعداد در اعداد از یک تا پنج معلوم است احتیاج بقیامده ندارد
 و لا ایشش تا نه مضروبین را جمع نموده و مافوق هشت را به
 بعشرات نموده و فصل ده بر هر یک از مضروبین در یکدیگر
 ضرب نموده اضافه بمسود نایه مجموع حاصل ضرب است مثلاً
 ضرب هشت در هشت اعداد را برده را که پنج باشد به بیست و هشت
 نموده و شش که حاصل ضرب ده در ده است اضافه پنجاه
 نموده مجموع پنجاه و شش حاصل ضرب باشد و شعر از حضرت
 امیر المومنین و العیوب الدین مظهر العجايب و مظهر العزائب
 الله الغالب على این ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه

شعرات بر توضیح این ضرب مناسب ایراد است و این مقام و محله
 این ضرب و حرف آنچه می باشد و حاصل اسم بحروف او میفرمایند
 و در جدول ضرب در محقق و در محقق و در محقق و در محقق
 حاصل ضرب نایه ضرب ما دون عشرها الیه میافزند
 و طریق ضرب اعداد و غیر اعداد و در غیر اعداد و اعداد و اعداد و اعداد
 از اعداد نموده و حاصل ضرب اعداد و در اعداد و اعداد و اعداد و اعداد
 مرتبه اخیر از مجموع مراتب مضروبین نموده مثلاً در ضرب هشت
 نموده و هشت که حاصل ضرب هشت در ده است به بیست و هشت
 مثلاً مرتبه اخیر از مجموع مراتب مضروبین میافزایند و مقصود هشت
 شد و در ضرب هشت در شش صد چهار و شش که حاصل ضرب هشت
 در شش است و بیست با اعداد و الف نموده و بیست و هشت هزار شد و طریق
 نموده در مرکب آنکه بعد از اتمام مضروبین بحدایک یک صورت
 نموده را در هر یک از صور مرکب ضرب نموده اعداد حاصل از ضرب را
 در تحت عدد مضروب از مرکب مرقوم داشته و میزان عشرات را
 اگر داشته در پهلوی آن و اگر حاصل اعداد را در دهه را در حق و

عشره انت در ان موضع صفر گذارند و میزان عشره اترادری که آن
 و یکدنا آخر و بعد از انهم حواصل جمع نموده مجموع حاصل ضرب است
 و اگر با صفر در پیش از ادرین سطح خارج مرتسم سازند مثلث
 نه در مقصود و شصت و پنج به صورت $\frac{9}{10} \times \frac{10}{10}$ و اگر بجای سه
 نو باشد و بین سطح خارج یک صفر گذارند $\frac{9}{10} \times \frac{10}{10}$ و اگر بخواهند با
 در صفر و اگر نه هزار باشد صفر $\frac{9}{10} \times \frac{10}{10}$ و طریقه ضرب مرکب در مرکب
 آنکه هر یک از مضروب را تکثیر بمضروب نموده بعضی را در بعضی
 ضرب نموده حواصل جمع نموده حاصل ضرب است و در هر چندین
 طریق متصور است اشد و اسهل شبکه و انصاف است طریقه
 شبکه آنکه مضروب را بعد از ضلوع مرتسم نموده که محیط بعد
 احد مضروبین و از طرف دیگر بعد مضروب دیگر ملاحظات
 حاصل شود و ملاحظات مستطورات را بخطوط موربه منقسم بدو
 مثلث فوقانی و تحتانی نمایند و هر یک از مراتب احد مضروب
 که مصلحت اقتضا نماید در فوق مضروب مستطوره و دیگر در
 دریا رود به نحو یک مربع فوقانی ازین مضروب آخر مرتبه

التمیزی

از مضروبین باشد و بعد از هر یک از مراتب مرتسمه بسیار را در
 هر یک از مراتب مرتسمه فوقانی ضرب نموده حاصل را مرتب
 متقی از جانبین مرتسم داشته باین قسم که اعداد را در مثلث تحتانی
 و عشره اترادری مثلث فوقانی و ملاحظات محاذ صفر خالی بماند و بعد
 از انهم ابتدا مثلث تحتانی جانب ایمن نموده و هر چه در ان مرتسم است
 در تحت شکل مرتسم دارند و همین نحو باین هر خط مرتب را
 جمع نموده حاصل را در مرتسم اول نوشته با مجموع فیما بین خطوط
 مرتسمه مرتسم شود حاصل ضرب همان مجموع است با صورت
 ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶
 طریقی ضرب اصفار آنکه مضروبین را
 محاذ یکدیگر مرتسم داشته و خط
 هر مرتسم را از او مضروب مرتسم نموده مضروب را ابتدای
 ان از جانب ایمن بجهت نشان گذارند و اعداد یک از مرتسم و بر
 در هر یک از مراتب مضروب دیگر مرتب نموده و اعداد حاصل
 از مضرب اول را فوق مضروب گذارند و میزان عشره را در مرتسم
 و اعداد حاصل از مضرب ثانی را در مرتسمه ثانی از جانب لی

و عشرات از ادب را آن وقت که بنا بر آنکه صورت عدد
 مسطور در همه مراتب مضروب فیه ضرب شود و بعد خط محو
 بر و بر آن مرتسم ساخته و صف دیگر در ب ر صف اول که اند
 و عدد در مرقوم در ب را بعد و سابق را بدستور قبل در هر یک هر یک
 از مراتب مضروب فیه ضرب نموده اعداد حاصله از ضرب اقرار
 فوق آن صف و عشرات از ادب را نیز بدستور سابق هر را
 تمام نمایند بعد از اتمام سو حاصل جمع نموده در تحت بهما خط مرتسم
 سازند حاصل ضرب بهمانت شکل خود استیم ۷۸۹۵×۱۰۰۰
 ۷۸۹۵×۱۰۰۰ حاصل ضرب به یکگونه مشخص شود ۷۸۹۵×۱۰۰۰
 و اگر مضروبین باشد یا شطره ای که یکدیگر را از عدد مضروبین را
 مرقوم داشته مضروب دیگر را با تمام در تحت آن مرقوم دارند
 بعد یکدیگر را از عدد که خواستند و حاصلت باشد تراف داده محاسب
 بهم نویسند تا بجای که تمام فوق مساوی مضروب یکدیگر را از مرتسم
 مرقوم شد شود حاصل آنچه تحت الفوق است حاصل ضرب است
 و همچنین است طریقه هر جنس در جنس که اگر یکدیگر را یکدیگر نویسند

صورت ضرب اعداد

$$\begin{array}{r} ۸۱ \\ ۲۴۵ \\ ۱۲۳۴ \\ ۸۷۶۵۴۳۲۱ \\ ۱۱۱۱۲۳ \\ ۴۵۶۷۸۹۱۰ \\ ۵۵۵۵۵۵۵۵ \\ \hline ۵۵۸۷۶۵۴۳۲۱۰ \end{array}$$

صورت ضرب اعداد

$$\begin{array}{r} ۸۱ \\ ۲۴۵ \\ ۱۲۳۴ \\ ۸۷۶۵۴۳۲۱ \\ ۱۱۱۱۲۳ \\ ۴۵۶۷۸۹۱۰ \\ ۵۵۵۵۵۵۵۵ \\ \hline ۵۵۸۷۶۵۴۳۲۱۰ \end{array}$$

جهت درجه اول در قسمت که اصل سابق بنجه بندی در ادب
 نیز گویند و عدد در آن قسمت میکنند مقوم و دیگر را مقوم علیه
 و آنچه منظور است و مجهول که معلوم میشود خارج قسمت و طریقه
 هر در مرتسم تصور است یا مقوم علیه معلوم و مشخص میشود
 و این قسم مشخص است یا اینکه مقوم علیه منظم باشد یا بقاعده
 معروفة و آن در منظم و اسم هر در برابر است و آن اهور میشود

و قیمت یکمورد را مشخص نمودن موقوف بر آنست که نصف
 و ثلث و غیره است زیرا که ربع نصف نصف است و ثمن
 نصف ربع است و ثلث پس نصف ثلث یا ثلث نصف ثلث
 ثلث ثلث و از این ربع فایده بخار من معلوم شود که کفتم در منطق
 و اعم هر جاریست چه منتظرانید هرگاه که بطریقه نصف و ثلث
 معمول دارند و خمس در حقیقت نصف عشر یا ثلث پس از این
 خمس را فایده خلیفه بود و طریقه عشر هر یک نیست که نموده میشود
 اما طریقه شصت آنکه ابتدا از آخر مرتبه عدد موقوفه منقصه اگر کجب
 صورت خروج است نصف از او قوم داشته و یکبار بطبع عشره
 نموده از آن اضافه مرتبه بعد اگر موجود باشد نموده و نصف محو
 به صورت سابق مرقوم و الا نصف عشره که پنج باشد در آن موضع
 مرقوم دارند و در هفتده ابتدا از اول که طرف یمن باشد اسم
 میتوان نمود و لیکن در این صورت محتاج بمحو و اثبات خلیفه بود
 و صورت عشر نیست

۵
 ۵۵۵
 ۸۵

صورت نصف مرقوم در صورت اول	
صورت نصف مرقوم در صورت دوم	صورت نصف مرقوم در صورت سوم
صورت نصف مرقوم در صورت چهارم	صورت نصف مرقوم در صورت پنجم
صورت نصف مرقوم در صورت ششم	صورت نصف مرقوم در صورت هفتم

صورت نصف مرقوم در صورت هشتم

۶۷۵۱۹
 ۳۳۷۵۹
 ۲

۶	۷	۵	۱	۹
۳	۳	۷	۵	۹
۳	۳	۷	۵	۹
۳	۳	۷	۵	۹
۳	۳	۷	۵	۹
۳	۳	۷	۵	۹
۳	۳	۷	۵	۹
۳	۳	۷	۵	۹
۳	۳	۷	۵	۹
۳	۳	۷	۵	۹

و طریقه ثلث آنکه ابتدا از آخر مرتبه عدد موقوفه نمایند اگر کجب صورت
 ثلث صحیح داشته باشد ثلث از او قوم و اگر یک یا دو یا سه باشد
 و اگر در مانده لبط بعشرین نموده بدستور ربع در نصف گفته شده معمول
 دارند و مانده اگر در آخر یک یا دو یا سه باشد ثلث از او اگر یک یا دو یا سه باشد ثلث از او
 و در هفتده ابتدا با اول که طرف یمن باشد بهم میتوان نمود و محتاج
 بر رسم جدول و محو و اثبات است و از این نیز فایده ربع و ثلث
 و غیره مرقوم میشود چنانکه پیش معلوم شد و صورت عشر هر یک نیست

صورت یکم که در جدول است
 صورت دوم که در جدول است
 صورت سوم که در جدول است
 صورت چهارم که در جدول است

صورت پنجم که در جدول است
 صورت ششم که در جدول است
 صورت هفتم که در جدول است
 صورت هشتم که در جدول است

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

صورت نهم که در جدول است
 صورت دهم که در جدول است
 صورت یازدهم که در جدول است
 صورت دوازدهم که در جدول است
 صورت سیزدهم که در جدول است
 صورت چهاردهم که در جدول است
 صورت پانزدهم که در جدول است
 صورت شانزدهم که در جدول است
 صورت هجدهم که در جدول است
 صورت بیستم که در جدول است

صورت یکم که در جدول است
 صورت دوم که در جدول است
 صورت سوم که در جدول است
 صورت چهارم که در جدول است
 صورت پنجم که در جدول است
 صورت ششم که در جدول است
 صورت هفتم که در جدول است
 صورت هشتم که در جدول است
 صورت نهم که در جدول است
 صورت دهم که در جدول است
 صورت یازدهم که در جدول است
 صورت دوازدهم که در جدول است
 صورت سیزدهم که در جدول است
 صورت چهاردهم که در جدول است
 صورت پانزدهم که در جدول است
 صورت شانزدهم که در جدول است
 صورت هجدهم که در جدول است
 صورت بیستم که در جدول است

طریقه تعبیر که ابتدا از آخر نموده به مرتبه راستی داده صورت
 مرتبه بعد از آن مرتبه را که ده یک باشد مرقوم دارند و در مرتبه آخر
 اگر اعداد باشند عشر از آن شصت و شصت مرقوم دارند و
 اگر عشر از آن شصت نمایند شصت شود صورت عمران نیست

مرقوم نموده و مقسوم علیه را در آخر جدول محاذ مقسوم بخو که
 آخر مقسوم علیه محاذی آخر مقسوم باشد اگر بحسب صورت مساوی
 یا کمتر باشد و الا بکسر است مرقوم نموده پس اگر تعدد در اعداد
 طلب نموده که ممکن باشد ضرب آن در هر یک از مراتب
 مقسوم علیه و تقوین آن از هر یک از مراتب مقسوم که مساوی
 ندارد مقسوم علیه و یا را با بر آن اگر در یک مرتبه قرار باشد و
 چون طلب نموده شد فوق جدول محاذ اول مرتبه از مقسوم
 علیه نوشته و ضرب در آخر مرتبه از مقسوم علیه نموده حاصل را
 در تحت ارقام مقسوم که از آن بخو که اعداد محاذی در مقسوم علیه
 که مضروب فیله بود و عشر از اول مرتبه مرقوم نموده و از
 ارقام محاذی خود از مقسوم تقوین نموده باقی را بعد از خط محاذ
 مرقوم را بعد از همین مرتبه ضرب نموده بدستور سابق تا در
 هر یک از مراتب مقسوم علیه بشود پس مقسوم علیه را
 فصل بر همین باقیه مقسوم را فصل بر آن نموده عدد دیگر بدستور
 سابق در این عدد در فوق مرقوم دارند و در هر یک از ارقام

نمود

مقسوم علیه بدستور سابق ضرب نموده تا آنکه اول مقسوم و مرقوم
 مقسوم علیه تمام نمیشود باقیه از مقسوم که محاذ مقسوم علیه است
 باید که از مقسوم علیه با بر آن و چون عمر تمام شود خارج قسمت
 ارقام فوق جدول است باقیه حاصل است از ارقام باقیه
 بمقسوم علیه اگر چیزی باقی باشد و طایفه عمر در غیر آن سه چند صورت
 متصور است یا هر از یک جنس است یا مختلف می باشد یا غیر
 که یک باشد و دیگر جنس می باشد یا عدد در صورت اول یا
 مقسوم علیه تحت مرتبه بیشتر از مقسوم است یا کمتر و طایفه آنکه
 هر از یک جنس و مقسوم علیه در مقسوم ضرب نموده که حاصل مساوی
 مقسوم شود یا کمتر از مقسوم باقی ماند که کم تر رجوع شود که آنکه
 در این مقام بجهت پیدا شدن عدد مفروض از مضروب ابتدا
 اول عدد از جنس مقسوم علیه را نوشته مقسوم علیه را در تحت
 آن نگارند که هر از ضرب یک است در مقسوم علیه و فوق
 و تحت را دفعه دفعه باید از یکدیگر زنی دارد تا آنکه مقسوم علیه
 که مضروب فیله است در تحت نوشته شود مساوی مقسوم شود

نهم در حساب کور و لیس مشتمل بر یک ششم و چهارده و یک بیست و
ششم در معرفت ارقام کور و آن مشتمل بر سه حساب دیگر بود
 میباشد **حساب اول** در ارقام بنده سه و آن مشتمل بر سه قطره است
قطره در ارقام کسری با کسری که با منطق است و آن کور مشهوره
 است که نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و
 تسع و عشر بوده باشد و با اسم و مکمل نسبت تعبیر از آن مگر بجز
 و هر یک از آنها چهار قسم است اول خود مثل کیشت و مشر
 یک جزو از یازده جزو هم کمر مثل سه خمس و مشر نه جزو از بیفده
 جزو سیم مضاف مثل خمس سدس و مثل چهار جزو از سیزده
 جزو از یک جزو از نوزده جزو چهارم معطوف مشر کیشت
 و سدس و چهار سبع عشر و مثل چهار جزو از یازده جزو
 از یک جزو از سیزده جزو **قطره نهم** در مخرج کور و در بعضی از
 ارقام مذکور چون توقف بدانش نسبت فیما بین مخرج
 است لهذا اول بیان نسبت را نموده شروع مخرج شد
 بدانکه فیما بین هر عدد در اعداد غالب از یک چهار نسبت

نیست زیرا که اگر هر مساوی باشند متماثلان بنند و الا اگر کثر
 بر اصل قسمت نموده در قسمت اول اگر چیزی را به غایت متماثل
 گویند و در قسمت اول اگر چیزی را به غایت مقوم علیه را به
 قسمت نموده و اگر چیزی را به غایت متماثلان گویند و کسری که مقوم
 علیه اخیر مخرج است و ثقی است و اگر با غایت لا محاله کیشت
 و از این بیان نامند بعد از فهم نسبت اربعه مرتبه میگویند مخرج
 کسری که در دست از اعداد که یک یا بعد در صحیح کسری منظور از
 است پس مخرج کسری مفرد معلوم و مشخص است و بهما مخرج
 مکرر است بعینه مثل کیشت و ثلث که سه مخرج است و
 مثل یک جزو از یازده جزو و دو جزو از یازده جزو که یازده مخرج
 آنها است و بعد از مخرج کسری مضاف باید مخرج مضاف را در
 مخرج مضاف الیه ضرب نموده تا بهر جا باشد مخرج مخرج است
 مشر نصف ثلث خمس و در هر سه پس را در هر سه ضرب
 نموده حاصل که سه باشد مخرج است و در مخرج معطوف
 باید نسبت فیما بین مخرج و معطوف و معطوف علیه را ملاحق

نمود اگر مساوی باشد که یک از آنها کافیت در مخارج بود
 هر دو اگر متداخل باشند اکثر مخارج هر دو است و اگر متوافقی
 یک از مخارج را در وقت دیگر ضرب نموده حاصل مخارج است
 و اگر بنایان باشند مخارج یکبار در مخارج دیگر ضرب نموده
 حاصل مخارج است و یکو نیز در این مثال اشک که مخارج کور
 نعه بیان شود پس کو تیم را در سه ضرب نایم بجهت بیاید
 داشت و شش با چهار ملاحظه شد توافق داشت در نصف
 نصف یکبار در دیگر ضرب نموده در زده شش و آن چون
 با پنج بنایان داشت در یکبار ضرب نموده شصت شد و بجهت
 نه در شش بنایان که فاسد بنایان نموده و در هفت بجهت بیاید
 در داشت ضرب شد و حاصل که چهار صد و هشت باشد
 یا هشت توافق در ربع دارد ربع یک را در دیگر ضرب نموده
 حاصل شصت و چهار بنایان و بیاید در ثلث متوافقی است شش
 یکبار در دیگر ضرب نموده حاصل که هر دو با صد و هشت
 شد چون متداخل باشد همانند الکفایان نموده پس کور نعه

مستورا

مستور در هزار و با صد و هشت باشد و از حضرت امام
 العلی مرتضی المومنین علیه السلام الغالب مظهر العجایب و مظهر العزایب
 علی ابنه ابی طالب روح و روح العالمین لک القداء سید عالم
 مخارج مستور شده فرمودند در جواب انصرب ایام
 است و نعلت ایام مستثبات یعنی هفت که ایام هفت است
 در سجد و شصت که ایام سال است ضرب نموده حاصل همان
 خواهد بود و مخارج که اصم هم به سنو منطلق است **فصل سیم**
 در کیفیت تقیم ارقام مستورا اگر یکبار کند و صحیح باشد از او
 صورت که اگر مفرد است یا مکرر صورت از او تحت این
 هر قوم دارند و اگر نه و صحیح با آن نباشد بجا بر آن صورت گذارند
 و به سنو سابق تمام را تمام نمایند و در معطوف بنمایان معطوف
 و معطوف علیه و او هم نموده و در اصم مضاف بنمایان
 مضاف و مضاف الیه را در تحت مخارج مضاف هر قوم بنمایان
 پس در یک و در ثلث چنین هر قوم دارند و در نصف خمس
 سدس چنین نماید و در سه ربع و شش سبع و در نواک یک خمس

و نیز نموده اند و هر قدر اطرار سنگر بیشتر شده اند کرده اند و از اینجا مشخص
 و مفهوم شد که هر قدر اطرار بیشتر شود و یک است و اما آنچه اینر و بیا
 در کتبه خود و اتمان نموده ام اینست که هر سه خود و شازده کندم
 میباش **چو بره** ۲ الرفع و التجهیس و التحویل بدانکه نه در ارجون
 خواهند از جنس کسری محض نمایند صورت مند و صحیح را در مخرج
 اکثر مرتب نموده اگر با آن کسر هم باشد صورت از انصاف
 کنند چنانکه در بخش چهار و در خمس که بخش جنس محض نمایند
 پس دو میشود و اگر خواهند از اطرار رفع اصح باشد صورت
 از قسمت مخرج اکثر نموده چنانکه در سه و چهار و سبع که چهار
 مند و صحیح و شش و سبع شود و اما اگر کسر را خواهند نمود
 بکسری دیگر نمایند باید صورت کسر را در مخرج محمول الیه مرتب
 نمایند حاصل را بر مخرج محمول قسمت نموده خارج قسمت بقدر
 برابر چنانکه در تحویل شش سبع ثمن چهار و شش یا در شش
 قسمت نموده شش ثمن و شش سبع ثمن شود **جدول اول**
 در جمع و تضعیف اطرار جمع بنه سه کنند مجموع کسور را خود

از مخرج شرک را بر مخرج قسمت نموده یا نسبت داده حاصل
 جمع ارقام مسطوره است چنانکه در تضعیف هم بدین دستور است
 و طریقه در اشد و جنس شش طریقه است که در جمع و تضعیف
 صحاح شخص و معلوم شد مگر آنکه در اینجا احتیاج را بر بخش و ارقام
 میباشند و از برابر سه یا یک در و ثمن گرفته بر تبه بعد می افزوده
 و در اینجا را به هر عقد را بر ارقام دارند اگر باشد و از برابر هر عقد
 یک از عقود و مرتبه فوق را گرفته بر آن افزایند اگر باشد مثالش در جابج
 سه و چهار خود مجموع ارقام مرقومه از خود و بوده باشد خود که راجع
 بر عقد است مرقوم دارند و هفت و چهار دیگر را که یک شش
 گرفته بر ارقام شش افزایند اگر باشد هر که عقد خود هفت و چهار
 و همچنین در جابج که ارقام موسوم به هفت و چهار را که از دایک
 باشد چهار دایک که را به هر عقد است نوشته و بجهت دیگر است
 و نیاز گرفته زیرا که هر شش دایک یک دینار است و دوازده
 تضعیف و برابر تقیاس است که در هر یک از ارقام
 کسور و صورت عشر هر یک است که نوشته شده تا همان شده

مجموع کور کور

مجموعہ نو خط

تصویر جمع کورده

۲۲۵ سعد محمد کو، احمد ارجو مع کور احمد ارجو سرکر

۴۴۵	۴۴۵	۴۴۵
-----	-----	-----

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
الهدى والنعيم

جهد اول صوم در تفریق بدانکه طریق در نقد و جنس آنکه بر مشهود

والله اعلم بالصواب

طریق کوه داج: با راه کرم کوه داج در حدود ۱۰ کیلومتر از کوه داج و کوه داج

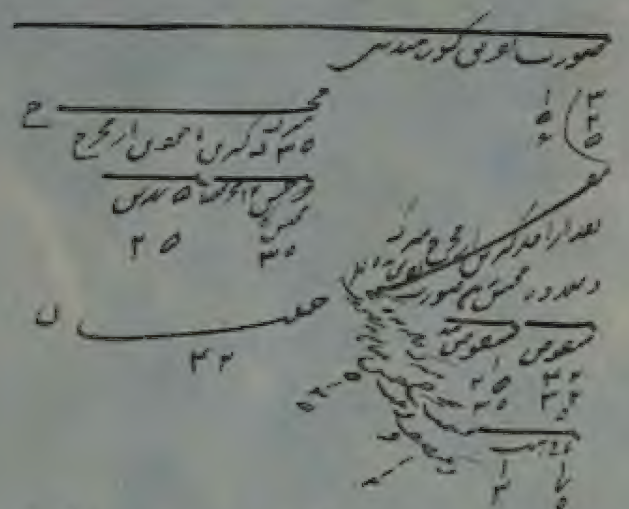
برسورت که از مفهوم چینه که از مخدوم مشترک اخذ نموده بود نموده

بدینصورت که در نظر مرقوم شده که از برای مستند بر آن کف

[illegible]

三

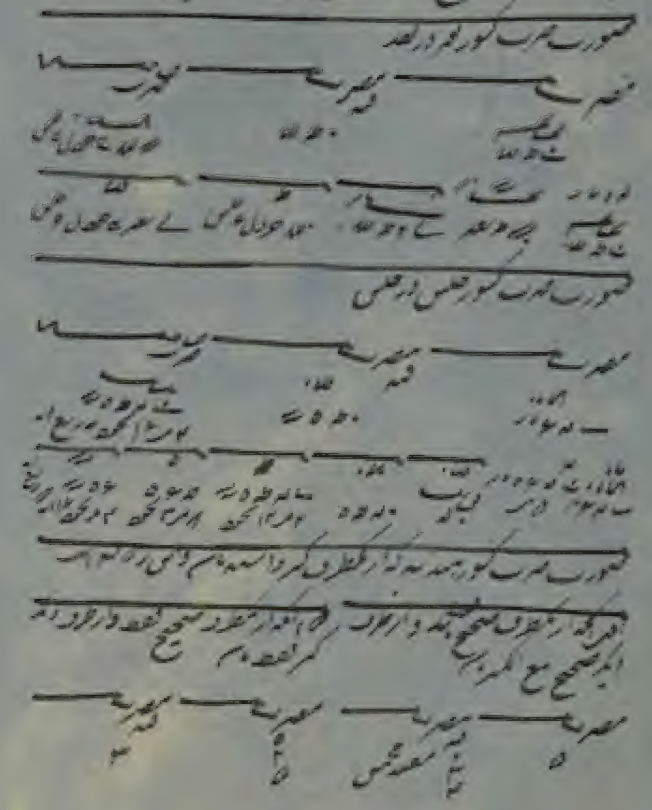
بسم.



جدول سیم در ضرب طریقه ضرب کور در نقد و جنس مثل صحاح
 که اینکه در صحاح تره پیدا ایم فوق و تحت را در اینجا باید
 داد یا بعضی یکدیگر یا یکبار از احد مضروبین را نوشته و مضروب
 دیگر را در تحت آن نوشته و بجهت مقصود تریل داده باشد و حاصل
 کرد و در هر مرتبه باید ملاحظه نمایند که اگر از یکطرف باشد جنس را
 در صورت صحیح ضرب نمایند اگر با کسر صحیح باشد والا صورت کرا
 در صورت صحیح ضرب نمایند و حاصل را قسمت بر خارج کنند نمایند یا
 نسبت دهند خارج حاصلت و اگر با کسر مضروب کسر باشد

نقشه

مجنس نموده و اگر با کسر صحیح باشد دون دیگر مضروب نموده و
 اگر هیچیک صحیح نباشد و هر دو کسر فقط باشد صورت کسر را در صورت
 کسر ضرب نموده حاصل را در هر سه صورت حاصل اول باشد
 و حاصل ضرب مخبرین را حاصل ثانی قسمت نمایند اگر ممکن باشد والا
 نسبت دهند خارج حاصل ضرب را مانند این است



هر صحیح باشد که در باب صحیح گفته شد باقی میماند هشت قسم دیگر
 و طایفه در آن است که اگر نقد و جنس بوده باشد بی صورت که در
 صحیح گفته شد باندک تفاوت که خارج قسمت در صحیح گفته اند
 مقسوم میشود در کور زیاد و کم میشود خاصه در صورتیکه مقسوم علیه
 که نقض باشد مثل چهار و پنج یا سه را اگر نخواهیم بر یکدک انقباض کنیم
 نمانیم گوئیم سه دایم نقد و دینار و یکدینار یکصد و ششاد و دینار است
 که خارج قسمت بوده باشد و این نیز در است اینست که میخواهیم بگوید
 صحیح از مقسوم علیه را مشخص نمانیم که چه قدر از مقسوم سهم میشود و
 و اگر چند باشد عمل در آن نیز نیست که مقسوم و مقسوم علیه را در
 خارج مشترک ضرب نموده اگر از طرف کسر داشته و حاصل مقسوم علیه
 قسمت نموده یا نیست داده خارج قسمت مشخص شود چنانکه در
 سه در ربع را بر یک و خمس قسمت نمایند حاصل ضرب سه در ربع در
 پست را که خارج مشترک است که آن شصت و پنج میباشد قسمت
 نموده بر حاصل ضرب یک و خمس در پست که پست چهار باشد خارج
 و شصت و یک ربع سه سهم میشود و صورت هر لیس این است

در کور

صورت کور در کور			
مقسوم	مقسوم علیه	قسمت	بقیه
۱۰۰	۱۰	۱۰	۰
۱۰۰	۲۰	۵	۰
۱۰۰	۳۰	۳	۱۰
۱۰۰	۴۰	۲	۲۰
۱۰۰	۵۰	۲	۰
۱۰۰	۶۰	۱	۴۰
۱۰۰	۷۰	۱	۳۰
۱۰۰	۸۰	۱	۲۰
۱۰۰	۹۰	۱	۱۰
۱۰۰	۱۰۰	۱	۰

صورت کور در جنس			
مقسوم	مقسوم علیه	قسمت	بقیه
۱۰۰	۱۰	۱۰	۰
۱۰۰	۲۰	۵	۰
۱۰۰	۳۰	۳	۱۰
۱۰۰	۴۰	۲	۲۰
۱۰۰	۵۰	۲	۰
۱۰۰	۶۰	۱	۴۰
۱۰۰	۷۰	۱	۳۰
۱۰۰	۸۰	۱	۲۰
۱۰۰	۹۰	۱	۱۰
۱۰۰	۱۰۰	۱	۰

صورت کور در کسر			
مقسوم	مقسوم علیه	قسمت	بقیه
۱۰۰	۱۰	۱۰	۰
۱۰۰	۲۰	۵	۰
۱۰۰	۳۰	۳	۱۰
۱۰۰	۴۰	۲	۲۰
۱۰۰	۵۰	۲	۰
۱۰۰	۶۰	۱	۴۰
۱۰۰	۷۰	۱	۳۰
۱۰۰	۸۰	۱	۲۰
۱۰۰	۹۰	۱	۱۰
۱۰۰	۱۰۰	۱	۰

صورت کور در کسر و کور			
مقسوم	مقسوم علیه	قسمت	بقیه
۱۰۰	۱۰	۱۰	۰
۱۰۰	۲۰	۵	۰
۱۰۰	۳۰	۳	۱۰
۱۰۰	۴۰	۲	۲۰
۱۰۰	۵۰	۲	۰
۱۰۰	۶۰	۱	۴۰
۱۰۰	۷۰	۱	۳۰
۱۰۰	۸۰	۱	۲۰
۱۰۰	۹۰	۱	۱۰
۱۰۰	۱۰۰	۱	۰

[illegible]

کوشوار داشتیم از لعل مر و دارد و
قیمتش کردند هفتاد و سه
سند از ضمیر و دشت و دینار بد
یکه سند در همه روزین خواهیم کرد
جواب

[illegible]

مقطع در مساحت و در هر شریک یک قطره در هر است **فصل**
در تعریف و موضوع مساحت و مبادی آن بدانکه مساحت است
چیز است که در کم متصل از معلومات خطی یا سطحی یا جسمی و موضوع
آن خط و سطح و جسم است و آنها متصیر یا متصیر مختلفه میگردند پس لابد
میباشد که بعضی از اشکال جسمی و محتاج الیه باشند در فهم داشته
شود بدانکه خط دو قسم مستقیم است یکی مستقیم و دیگر منحنی که منحنی
اقصر خطوط و اعم بر میان هر نقطه است و منحنی غیر است و امکان
مستوی و در سنو بر بدن و سنو است که اگر یک خط را سطح اعظم
نامند لا محاله بر کار بر بود و از او ایراد نمایند و خط منصف را قطر
گویند اگر بر مرکز گذرد و الا و تر خوانند و اگر خط احاطه به قطعه
اگر یک کار که قوس میزند و دیگر مستقیم که قائمه گویند شش
و آن میشود که خطی باشد بر بعضی از مرکز از منصف دایره و میشود
صغیره باشد و اگر هر خط منحنی بر کار باشد با آنچه ایشان از
کجاست یا نه خط را خوانند اگر اعظم از نصف نباشد و لغیا گویند اگر
اعظم باشد با آنچه ایشان از جهت باشد پس اعمیل گویند اگر اعظم

از نصف نباشد و شکر خوانند اگر اعظم باشد و سه خط اگر احاطه
نمایند قطع اکبر و اصغر خوانند شش اگر مستقیم و یک کار بر بود و شش
گویند شش اگر بر سه مستقیم باشد و شش بحسب ضلع سه قسم میشود
۱- اقصر و ۲- الاصلح و ۳- مختلف الاصلح سیم قیاس و الی فین
که در ضلع آن قیاس و دیگر مختلف باشد و بحسب زاویه بهم سه قسم
مستقیم است اول قائم الزاویه که مربع الطول الاصلح مساوی
مجموع مربع در ضلع اقصر است و از اصلح در خط محیط
چهار زاویه مساویه حادث شود و در منفرج الزاویه که مربع طول
اصلح بیشتر از مجموع مربع در ضلع اقصر است و در زاویه اوج
از هر زاویه و یک است سیم قیاس و الی فین که مربع الطول اصلح
کمتر از مجموع دو مربع در ضلع اقصر است و آن سه زاویه که منصف
دارد و اگر چهار خط مستقیم احاطه نماید با چهار خط مساوی باشد
از اربع خوانند اگر قائم الزاویه باشد و الا معین گویند شش
و یا هر خط مغایر و مساوی است پس از آنکه تطبیق خوانند
اگر قائم الزاویه باشد و الا شبه معین را با هر چهار یا بعضی مختلف

میباشد در این صورت اشکال بسیار متصور شود بعضی از اشکال
 معین است مثلاً ذوالالرقعه و ذوالالرقص و ذوالالرقص و ذوالالرقص
 با همی که سه بران شده باشد بنظر نمی آید بلکه در این سه اشکال که گفته شد
 اگر چهار خط احاطه نماید و اگر زیاد بر چهار خط احاطه کند تا در ضلع
 مساوی را مختص و متساوی و متساوی و متساوی و متساوی و متساوی و متساوی
 مختلف را با اضافه نقطه ذو در اول بعدند در این اشکال نام برده
 باشد مشرقی و مغربی و اگر زیاد بر دو ضلع باشد مشرقی و مغربی
 از پنج ضلع تا ده ضلع که اگر یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت
 حشره فائده و قریه نماید در این اشکال مختلف یا مساوی و
 بعضی در کثیر الاضلاع نیز با همی میباشد مثل مخرج و مضرب و
 ذوالالرقص و ذوالالرقص و ذوالالرقص و ذوالالرقص و ذوالالرقص و ذوالالرقص
 و اگر یک خط منفرجه احاطه نمایند که گویند و دایره منصفه از اضلاع
 و غیر منصفه را جملعه و اگر بر سطح احاطه نماید یا منفرجه و دیگر منفرجه
 و فائده اش گویند و مخدول نام مستند بر خوانندش اگر مشرقی
 بشقعه شود و ناقص گویند اگر مشرقی سطح گویند از سطح مقابل باشد

و در یک یا باطلت یا فائده و اگر بر سطح احاطه نمایند بر سطح مستوی
 مقابل یکدیگر که هر یک را فائده گویند و سطح مستند بر فائده این
 آن را فائده و آنرا استخوان خوانند و اگر فائده است و باطله و
 و خط و اهل من حرکتین را در مخدول و استخوان سهم خوانند و اگر
 زیاد بر سه سطح احاطه نموده باشد مخدول و استخوان منصفه است
 پس مخدول و منصفه و استخوان منصفه نامندش و اقامه سطوح را در
 مستدیره در این عبارت و با باطله منفرجه است پس در صورتیکه مشرقی
 سطح مستور احاطه نموده که فائده و باطله اشکال را جمع یا با
 خلیفه شده و صورت هر یک از اشکال مستور را منصفه یا باطله یا باطله
 که نموده شد

نهر اول در ساحت سطوح دان شعب به وجه دل می باشد
جدول نهر در ساحت سطوح مستقیمه الاصلع قبل از شروع
در مقصود میگوئیم ربع جدارت از خاص ضرب شش است در
نفس خود و مکعب عبارت است از خاص ضرب ربع در همان
شش و بعد از آن میگوئیم ساحت در مثل قائم الزاویه طریقه
که باید احد ضلعین محیطین بآن زاویه را در نصف آن ضلع دیگر
ضرب نمایند و در منفرج الزاویه باید مجموع آن زاویه بر وتر را
در نصف ده ضرب نمایند چنانکه در حاد الزاویه مابین دستور است
و اما استعمال موضع جمود آنکه تفاضل بر ضلع اقصر را در مجموع
بر ضلع ضرب نموده حاصل را قسمت بر ا طول اصلاع وضع نموده
نصف بیاض از طرف اقصر اصلاع موضع نصب نمود است که
آن خروج از زاویه مقابله میشود و اما در مساوی الاصلع عمود را از
هر زاویه که خواهد خلیج نموده در نصف ده ضرب نمایند و در ساحت
معین باید احد قطبین را در نصف دیگر ضرب نمایند و اما در مساحت
کثیر الاصلع طریقه آنکه اگر اصلاع روج و مساوی نصف قطر که

خط و اصر فیما بین دو ضلع مقابل باشد در نصف مجموع اضلاع
ضرب نمایند و اگر اضلاع فرد است و یا زوج غیر مساوی است
باید مقسم بمثلثات نمایند و مساحت مجموع مثلثات مساحت مضلع
مقصود است چنانکه در باب اضلاع بطریق مستقیمه اضلاع
بدیه و سنور است **جمله اول** در مساحت ثقیفه سطوح بدیهه
در مساحت دایره باید از مربع قطر کسب کنیم و نیم وضع نموده و آنست
قطر و محیط دایره با یکدیگر نسبت قطر محیط مثلث است بهشت بدیهه
به بیت دوم و ازین معلوم میشود که اگر قطر را در سه و سبع ضرب
نمایند محیط پیدا میشود و اگر محیط را بر سه و سبع قسمت نمایند خارج
قسمت قطر میشود و در مساحت قطاع کبر و اصغر نصف قطر را در
نصف قوس ضرب نمایند و در قطعه صغری که براید مرکز را پیدا
نمود و آن را مثلثی قطری قطاع نمود و مثلث حاصل مثلثی است
مثلث را از قطاع صغری ناقص نموده قطعه صغری را مساحت معلوم
کرد و در قطاع کبر افزوده قطعه کبر را مساحت معلوم کرد و
و در مساحت دایره و لغیا خطی مستقیم که قوس فیما بین خطین

در

قوس میباشد در قسم نموده هر قطعه حاصل میشود و مساحت قطعه صغری
از کبر بر مینویسند نموده باقی مساحت دایره یا لغیا باقی شود در مساحت
مثلثی و باقی باقی به مقسم بدو قطعه شود و مساحت مجموع شش
و در مساحت سطح که باید مربع قطران را در چهار ضرب نموده
از حاصل کسب کنیم و نیم وضع نمایند و در سطح قطعه که با آنکه مساوی
مساحت دایره میباشد که نصف قطر نه مساوی خط و اصر از قطب
آن قطعه بقاعده نیست و هر جمیع اینها مثلث مساحت ثقیفه
نیت بلکه تقریر و تخمین است و در مساحت سطح اصطلاح است
قائم با یکدیگر خط و اصر بین قائم بین را در قائم محیط قائم ضرب
نمایند و در مساحت سطح مخروط مستدیر نام قائم خط و اصر میان نقطه
را بر مخروط و قائم از او نصف محیط قائم ضرب باید نمود و اگر
ناقص باشد مساحت مخروط نام که منتهی آن باشد از مساحت کل سطح
نموده و استعلام منتهی با یکدیگر ارتفاع ناقص را در قطر قائم مضاعف
ضرب نموده و حاصل را قسمت بر نصف قطر قائم مضاعفی بر صغری
نموده خارج قسمت ارتفاع همان مخروط است اگر تمام باشد و بعد

از آنکه ارتفاع کل معلوم شد مساحت مستقیم آن خواهد بود و در
 مساحت سطح استخوانه مضطربه باید مساحت هر ثلثات مستطیله
 مشخص شود و در مساحت سطح مخروط مضطرب تمام باید مساحت
 مثلثات را مشخص نمود و در ناقص ذوات اربع اضلاع را
 مشخص نموده و در مساحت سطح مخروط استوانه باید مساحت
 قطعه که در تحقیقه موجب بیل شدن آن باشد اضافه نموده
 یا نقصان نمایند **نهم** در مساحت اجسام بدانکه در مساحت
 کره باید از کعب قطران یکسج و نیم وضع نموده و از باقی سه کسج و
 نیم وضع نموده و در مساحت قطعه کره باید نصف قطر کره را
 در مثلث مساحت سطح قطعه ضرب نمایند و در مساحت استخوانه
 ارتفاع آنرا در مساحت سطح قائمه ضرب نموده و آنرا در مساحت
 مخروط تمام آنرا که مسند بر آن مضطرب باید ارتفاع او را
 در مثلث مساحت سطح قائمه ضرب نموده و آنرا در مخروط ناقص
 باید که مساحت مخروط تمام که مستقیم است ناقص از مساحت
 مجموع نمایند و استعمال مستقیم متوقف بر آنش ارتفاع تمام است

و این

و این مختصر در مساحت مخروط مستقیم را از پیش معلوم شد و آنرا در مخروط
 مضطرب باید ارتفاع مخروط ناقص را در ضلعی از اضلاع قائمه مضطرب
 ضرب نمود حاصل را بر فاصل اضلاع بر ضلع مضطرب از قائمه مضطرب
 قسمت نموده و خارج ارتفاع همان مخروط مضطرب است اگر تمام باشد
نهم در اجزاء قنات و در استعمال آن چندین وجه متبر است
 و اسهال از همه اینست که هر چوب مساوی من جمیع اکناف را مقابله
 یکدیگر قائم نموده و بر پستان درنی که وسط آن سوراخ باشد کشیده و طرف
 بر پستان را به طرف چوبها سرگردانده آید در سوراخ وسط در ریخته اگر آب
 از طرف مساوی ریخت باین هر چوب ارض مستوی میماند و الا سر پستان
 از طرفی که باید پائین آورده با نحو مستور شود و مقدار نزول پستان از سر
 چوب مذکور مقدار زیاد و در موقت این چوب است از موقت این چوب
 و یکس پس یک از آن هر چوب را بکمال خود گذارند چوب دیگر را نقل بکنه دیگر
 که اراده اجزاء آن دارند نموده و تقسیم اول عمر نموده و هر یک از شعور
 و نزول را ثبت نموده تا وقتیکه عمل تمام شود بعد از وضع قلب را کشید
 باقی اگر مساوی بر چوب چاه اول است اب از آن چاه با کف آن با هم بود

بیشتر جاریست و اگر پیشتر است معمول است و اگر کمتر متعین خواهد بود
 که اب جبار شود و طریق دیگر آنکه شخص در جاه اول بسته و شخص
 دیگر چون که طول آن بمقدار متعین جاه است در دست گرفته در خلاف
 که آورده و جاه ایدارته بر بند و شخص مستقیم در جاه اگر کنار جاه فاصله
 با پنجوب و قیاسه مدان چوب را و بدور انگشتان اب جبار میشود متعین
 و اگر این مسافت بسیار باشد که هر چوب دیده نشود در شب چو این
 در هر چوب نصب نموده و بدستور که گفته شد معمول دارند **سجده**
 در علم مسابق و ان تعلیم که از ان استعمال میشود تخریج و خرج
 یکسانی که مقرر است بجهت و نموده و ان متعین بدو شرط است
شماره اول در کلمات معروفه و الفاظ مصطلحه و ان تشریح بدو شرط
شماره آخر در معانی الفاظ مصطلحه و صیغها مشهوره متعارف و تخریر
 بر ترقب حروف تخریر و حركات ترقب از ان شده که بر خواننده و
 وجودند و اسان شود **حرف الالف** **اداره** بعضی گفته اند
 درج است که بعضی جمع و خرج است و بعضی گویند معرب
 آورده است که بعضی را گفته شدن باشد و چون اداره منقول

از دفتر قانونت گویند دفتر قانون و روزنامه خانه او بوده و از انجا
 بیرون آورده و در ان دفتر بکنده کرده و بر هر کشته اند و انجا از او در
 باشد **ارباب** در لغت مشوب ترقب و بسته باشد و در اصطلاح
 زمین را گویند که تصرف غیر دیوان باشد و ملک شخصی معین باشد
 که بطریق شرعی اصطلاح متصرف باشد **انصرام و انقطاع** در لغت تریده
 شدن باشد ثابت انصرام بعد سال یا بیشتر چنانچه اجرت شخص
 قمار یا تریده و حاصل ابره مقطوعه باشد انقطاع گویند **انضاء** در
 لغت گذراندن بود و در اصطلاح حکم بود که تا بکدام احکام معارضه
 بقلم و بر یکدیگر **انقطاع** در لغت دستور و دانست و در اصطلاح
 اشک که زمین را احیا کرده و شجاده و بر امواجب شخص نمایند که در
 دیوان مواجب داشته باشد مقرر آنکه اگر زیاده از مواجب انحصار
 شود زیاده را بدیوان برسانند و اگر کمتر حاصل شود زیادت نمایند
انحراق در لغت سوزاندن بود و در اصطلاح در لغت مستعمل
 و انهم از ان گویند که اخراجات داده و حاصل قدری باقی مانده باشد
انقطاع در لغت با کار کردن را گویند و در اصطلاح در قطع نمودن

چیزی با اجرت داده حاصل شده چند باشد **انگسار** در لغت سنگش را
 گویند و در اصطلاح غلظت طلا یا نقره را حق انبار داده سنگستر سازند و هر
 مثقال چند از طلا یا نقره باشد **اجیه** در لغت زنده کردن باشد و در
 اصطلاح زعفران را گویند که از درخت باشد و با نمد و حکم محبوس شده باشد
 و ششصد از آن در وزن سار و **ارغاق** در لغت بلند شدن است و در
 اصطلاح محبوس بود که از زمین حاصل شود **استدراک** در لغت
 دریافت است و در اصطلاح تفاوت طعمه جانوران و طعمه
 مرغیان با طعمه سمور و مخلوط حوام و غیرهم است که در وقت
 مقابل شکار شرف باشد و طعمه حاصل جمع کرد و بنا بر آنکه بعضی وقت
 یا نهایت بشود اند **احتیاج** در لغت محکم و اقرارش باشد و در
 اصطلاح نقص کار کردن و با نفع در آن نمودن باشد **ایقاع**
 خریدن باشد که حاصل بود از جمع شخصی شده **استعمال** در لغت
 طلب عمل کردن باشد و در اصطلاح اجرت مافض چیزی باشد
 در مصالح و اجرت بلکه حاصل چیزی ساخته شده است مثلاً زلف
 خوانند تمام نمایند ابرسم و طلا می رسم با اجرت داده حاصل می شود

نیز خواهد و آنچه اکنون شده اول این است که چیزی را بود و جمع
 بود سنگستر یا کهنه شده که چه صفت و کلا میاید بان سنگستر را که
 معلوم باشد آنچه چه شده و حاصل اگر چیزی باشد بود جمع هر کس که
 شده مشخص کرد **ادار** در لغت ریختن باشد و در اصطلاح آنچه
 از باب علم را چه ساله اردو بان و چند **اللق** در لغت از بند زدن
 کردن باشد و در اصطلاح آنکه هر که از دیوان بود خبر باشد و از خبر نامه
 یا مورد وجه کنند و رات نویسنده نادر آنکس می نامند **استحقاق** در
 لغت سزاوار شدن است و در اصطلاح آنچه چه از باب علم
 تعیین نمایند **اضافه** در لغت رسیدن بود و در اصطلاح چون
 بر با نمودی چیزی دیگر افزایند و خبر را می نامند که اگر نمودی طبع کار شود
 و فائز او و و باز خواهد ملاحظه و بدیهه **انواعیات** در لغت
 کردن باشد **اجرت** مزد و ادون بود **امعان** سوغات دادن را
 گویند **انعام** در لغت نعمت دادن بود و در اصطلاح بخشش کردن
افاقه در لغت استادن و در اصطلاح کسر را به با بقا بر داشتن
 و اجرت معین با داده شود **اصح** در لغت مثبت است و در

اصطلاح است که ستور و چهار پا بان جمع شخص باشد که سقط و
 رات بان صاحب جمع نمایند تا معلوم شود که سقط شده است
حرف الباء باز در لغت مستق از بر است که بمعنی ظهور
 باشد و در معاری که چون سوار مرخو را بر دایک و جلالت ظاهر
 کند بسیارش گویند و در اصطلاح محرمین بسبغ و مقداری بود
 که بعد از غمر یا وضع از خوش بودن **برات** بزار بود و چو
 کسی بکسر و دانست و بکماله شخص برات نموده از غم و طلب او
 بواسطه برات بزار گشت **بان** در لغت پاینده باشد و در اصطلاح
 تنه که از جمع باید **بهاء الدکور** بعضی اشیاء در شده و در سیرات
 قیمه نیز نیست **میکش** چیز را بکشیدن شخص او را بشخص انفا
حرف التاء تجویر در لغت ایراد کردن است و در اصطلاح هر چه
 از جنس و غیره که باید نوشت تجویرش گویند **توجه** در لغت رد
 گردانیدن بود و در اصطلاح وجه و شواهد جز را حواله دادن
 باشد و چون در دفتر توجه بغير مینمایند بعد از سیر بدقت توجه
ترقیم در لغت برابر کردن باشد و در اصطلاح کلمه که خواهند بخت

سباق نویسد و هیچ حرف از ان توان کشید خط را بدست میان انگشت بجا
 رسم الخط کشیده از ان ترسیم گویند چرا که این کلمه با کلمه سابقه و الفاظ
 که کشیده برابر شده **تجلیع** در لغت جرمه آب دادن باشد و در اصطلاح
 بخصی شخص شواهد و بینه که بکسر و **تصدق** صدقه دادن باشد
تعطیل در لغت محض و بیکبار شدن باشد و در اصطلاح چیزی
 بکسی که ان را معطل نموده باشد و هند **تعمیر** عمارت کردن باشد
تقاوت در لغت قوت دادن باشد و در اصطلاح مصالح الاطاک
 باشد **تکفین** کفن دادن باشد **تفیند** و اگر دادن بکسر باشد **تبول**
 چیزی بر بعضی چیز را دادن باشد **تربار** اشجار شاخ به صدف درختان
 که در آن نمودن باشد **تعبیل الدواب** اجرت فعل بندر کسان و چاه
 پایان را گویند **تفقیج** در لغت بجز را بیکو برداشتن و منع کردن استخوان
 بیرون آوردن باشد و در اصطلاح سخن پیراسته و بیکو محاسبه که
 که بیکو و خوب بهیاض باشد گویند **تملیک** در لغت مالک گردانیدن
 باشد و در اصطلاح جاعه و ملک که بادشاه یا حاکم شرح ملک حق
 صدق کسر گردانید که بعد از فوت او با وارث بارت عمر شود **توت**

کسر صاحب مهم ساختن بود و **تکلف** در لغت چیزی از خود
 بیرون باشد از مال خود یا شخص مساوی در مرتبه خود باشد که بالاتر
 از مرتبه خود بود و **توفیر** در لغت بسیار کردن بود و در اصطلاح لغات
 یا چیزی را عداوت نمید **تعویض** عوض دادن را گویند **تقصیر** کوتاه
 کردن و سستی کردن **تقصی** از چیزی که در بیرون بر آمدن باشد
تخمین قمار در تحقیق نزدیک باشد **تقصیع** در لغت پاره و در
 اصطلاح بریدن جامه را گویند از تصبیع جواهر و طلا و نقره نشاندن
 باشد **تجبر** جواهر بجا به جوش باشد **تسبیل** زراعت و زراعت کردن باشد
تمیص نقره آلات زراعت کردن **تصرف** زراعت بجا به در آوردن باکم
 کردن بود **تفریق** طلا با نقره یا غیره با از یکدیگر جدا کردن باشد
تزیج چیزی را با چیزی را آمیختن **تزیج** زراعت و در کردن باشد
تزیج جامه دو ختن را به یک در آوردن باشد **تزیج** رنگ کردن را
 گویند **تخریق** سوراختن طلا و نقره و وخته را گویند **تسبک** فلز را
 که احش بود **تشر** پاره کردن چوب باشد **تجلبه** جلبه کردن باشد
تجیر سر کردن باشد **تبدیل** بدل کردن چیزی را به چیزی را گویند



تقصیر چکانیدن کتاب و غیره آن باشد **تقیب** سوار کردن بود
تسبیل و **تشر** پاره کردن و دروغن نامیدن باشد **تزیج** کاو و کوسفتن
 و غیره با را کشش بود و **تجبر** شتر کشش را گویند **تعرض** مطهر را در تحت
 مطهرین استراحت کردن **تعلیه** هر چه بجا آوردن و غن بستر نامیدن باشد
تعداد در لغت شماره کردن را گویند و در اصطلاح شمره و دوات
 که به عدد سه مقرر اند **تجویر** تسبیح مبلغ یا مقدار را بعهده شخص
 گذارند که صاحب جمع و خرج آن باشد **تسبیم** که صاحب تجویر
 بفرمان صاحب مال مبلغ بشخص دهد و معروف از ابدان و معلوم
 شد از این فرق میان تجویر و تسبیم باطلان باشد و تجویر باطلان
 میتواند شدن **تسلیج** پنده دانه را از پنده جدا کردن باشد **تجرب** حشرت
 فرو و آوردن باشد **تقصیر** پوست از چیزی را جدا کردن باشد **تسبیح**
 بافتن را گویند **تقیبه** پاک کردن جوهر و غیره با را گویند **تعلیق**
 در لغت او بختش باشد و در اصطلاح رتبه که سوار یا محو را بپوشند باشد
حرف **تجیم** جازه خط باشد که در وقت مقابله با تصحیح میزان بر روی
 مبلغ یا پند کشند یعنی مقابله **تجملات** در بابت را جمع نموده

چندین است **جمع** در لغت فرایم و گرد کردن باشد و در اصطلاح
 آنچه دیوان بر عامل و مودت از نقد و حسن و غیره میاومد و در **خوبه**
 خواجیه گویند که بهر آنس طریق یا علمیه کفار قرار داده شود که همه
 ساله بدین **چهره** بویسته معنی کسر دادن **حرف** **اکا** **حز** در لغت
 پراکندن است و در اصطلاح آنچه از ابواب جمع یا خرج که محتاج
 شرح باشد یا علی از قبیل وضع و غیره باشد خواهند دانند و در لغت
 اینهمه می باشد نویسنده **حسنه** کاری که که شخص نموده اجرت در جانش
 دهند **حق التدریس** منتهی معلوم باشد **حق** **البحاله** اجرت شخص
 کار صغیر یا صورت داده باشد **حق** **العمر** اجرت سعی یا کوبه
حق **الترب** کسر حق ای داشته باشد یا **حلیه** زیور گردن
حلیه را پیش گرفته **حز** در لغت تقدیر کردن است و در اصطلاح
 غله در دکان و اما که را شمار باشد و در هنگام ادراک هر یک از آنها
 تخمین در مقدار آن نمایند **حز** گویند **حرف** **اکا** **حز** در لغت
 پراکندن است و در اصطلاح آنچه عامل یا مودت از جمله جمع خود
 داده باشد محض از آن وجه بود یعنی آن اعتبار که به خرج نموده

دیده

نویسنده **خط** مملکت و جایگاه مشر شده و نصب باشد لکن محصور داشته
 باشد **خالصه** در لغت چیزی که با غلت و بارنگ باشد گویند شش **محصول**
 موضع بود که به صرف دیوان باشد و مالک نه عرضه داشته باشد **خراج**
 آنچه از اراضی و ولایات محلی از بیت یا ت بکند **خط** نوشتن و کشیدن
 بود و **خمس** و **خوش** معروف است **حرف** **الذال** **دیوان** مجموع که در اینجا
 معانی مکمل اشقیج دهند و **قدر** بغیر جریه که در وقت اموال باشد
دسگردان معروف است **دحل** آنچه از کثیف در قیاس است
حرف **الذال** **ذنب** زرد و نقره را که افس بود **حرف** **الراء** **رکاز**
 از زر گراست و در کمال بود که در ایام جایست به نون نموده بدست
 پادشاه اسلام به **زمامت** موضع بر افس حساب بقالان خراج
 که از را گویند و ترس بقالان خراج که از را بر قیاس گویند **رف** **نه** سنگ
 فردا که میان راضع باشد گویند **حرف** **السن** **نیاف** در لغت
 راندن است و در اصطلاح جمع و خرج یا سوز که اسنادان متصرف و مودت
 و بجهت هر امر در برابر جانی اعلام تعیین کرده اند **سائمه** در لغت
 و کوفته ان چاره یا به **سوت** معروف است **سرف** **نواله** شتران

باشد **سیور** **نمان** اخراجات نام و ای واجب التعظیم و دفاع
 غیر که و مولی که بعل و فصلی داده باشد **سیور** **مات** اخراجات لشکر
 باشد **سلف** قیمه جنس که پیش از تجوید و قبض باز یافت باشد و مطلق
 یکصد هجرت قبل از انعام خدمت رساننده **حرف الصاد** بدره سبها
 گویند **سفره** باره کا قدر رساننده **صرف** در لغت تعبیر است **صرف** اصطلاح
 خرج معین را گویند **حرف الصاد** ضلع در لغت بهلو بود و در اصطلاح
 نصف فرد باشد **حرف الطاء** **طعمه** گوشتی که چند جانوران مختار
 تعیین نمایند **حرف العین** **ملو** جمع تلف است که خورش چهارگان
 و ستوران باشد **ملیق** گاه و خورش که با سببان و چهار پایان دهند که
 بخورند **محوض** **الذکور** یعنی آنچه در خور است ذکر شده است **حرف**
لغین **نمان** مسئله و ثواب در تحقیق از اندام **حرف الف** **فقر**
 زیاد که مودی از او بجمع بدین توان داده باشد **فهرت** معروف
 میباشد **حرف الف** **قانون** دفتر را گویند که جمع سه ساله کمتر در
 انجام نوم نشه و باشد **نصبه** موهبی از زبیه بزرگتر و از شد کوچکتر
 باشد **زینة** در لغت بعضی جمعیت و در اصطلاح هر چیزی که مقابل

دفعه

و نظری داشته باشد **فلعه** در لغت پناه باشد و در اصطلاح
 حصار محکم که چکارا گویند **زید** معروف **قطار** چرم کاه بر از زرد
 گویند **قیر** در لغت معروف **قار** عا باشد که تغییر در او ندهند
قیت معروف **حرف الکا** **کرایه** اجرت چیزی که از جای بجا
 برده باشد **کبود** معروف است **حرف المیم** **محرز** نویسنده باشد
میزان در لغت ترازو و در اصطلاح جمعی را گویند که محرز در محاسبه
 میسر و از او **مقابل** گفته که از دفتر بیرون نوشته یا از جا و یک نقل
 نموده یا یکدیگر یا از خواسته که مستحق میباشند **موزنه** چیزی که با چیزی
 هم وزن کنند **مبسن** در لغت بجا بجا رسیدن باشد و در اصطلاح قدر
 معینی از وجه نقد و رایج ولایت را گویند **مقدار** در لغت صاحب
 انداز را گویند و در اصطلاح قدر معین از جنس است **مستوفی** مستوفی
 حقوق پادشاه از افعال و رعایا را گویند **مشرّف** شخصی که بر امور
 مهم کلمه مطلع باشد گویند **محرر** در لغت معنی راندن میباشد
 و در اصطلاح سند که در زیر مستوفی موافق حساب بر مایل متوجه
 دارد و **مفصل** جدا کردن اموال بود و در جمع و خرج **مشرع**

آنچه پاکیزه گویند و نویسند **مقاطعه** در لغت از کسر بریدن است
 و در اصطلاح محمول بر منوعی که شخصی اجاره و میدهد آنکه اجاره
 مقرر باشد که رساند **متعلق** خدمت کار را گویند **متقبل** تعیین
 باشد یعنی چیزی که نفعت از او حاصل شود مثل قرض و مندرج
 و باغات و کاروانسرا و دکان و حمام و غیره باینکه بپوسته منفعت
 از او حاصل یابد **مقدر** در لغت از تقدیر بمعنی اندازه کردن و در
 اصطلاح موضع را گویند که بشخص و بهند معمولی و چیز معین
 بدیوان رساند آن شخص **مقدر** گویند **مردوم** در لغت از رسم است
 بمعنی خرد من هر کس است و در اصطلاح شخصی که بجهت او خدمت
 معین نموده بر ساله چیز بمعنی باور رسانند آنچه را **مردوم** گویند
مراش منافعتی که بغیر از موابج **مردوم** باید عمل شود
مردوم آنکه جمع و فخر رساننده باشد و اما باو سهم رساننده
 رساننده **مردوم** در لغت از رخص است بمعنی خردن یا
 و در اصطلاح باینکه که گویند آن را **مردوم** **مردوم** در لغت
 از شرف و رفعت باشد و در اصطلاح اما باشد که بجهت اب و کار

در

و کس تحمل رسانند **مردوم** باینکه که نزد کس باشد و بدو ادا کند
 لغت مردمانه شده است و در اصطلاح آنچه از اموال حساب که
 از جمع هر دو گرفته باشد **مردوم** در لغت از آنکه بمعنی کشته شدن است
 و در اصطلاح اما باشد که به شوال رسیده است **مردوم** اما باشد که به شوال
 رسیده است **مردوم** که کسکه اعتماد باو داشته که بخدمت او در انچه
 او کند **مردوم** موضع را نوافر حش انجامزد و او را **مردوم** در
 لغت با مردم شوال کردن است و در اصطلاح آنچه مایل بر جمع و دفع
 نوشته باشد و فاضل از آنکه بیکر کند مانند **مردوم** چیز را گویند که در
 بر و تاب گفته **مردوم** فروخته شده **مردوم** چیز را بخر و بفروشد
 کردن **مردوم** در لغت از ايجاب بمعنی واجب کردن است
 و در اصطلاح شخصی که بجهت معین خدمت و خدمت گرفته بعد از
 تقدیم خدمت و چنانکه و ارشاد عوض خدمت بیکر و از بار
 دست **مردوم** واجب کرده باشد آن مبلغ را **مردوم** **مردوم**
 از بویست یعنی آنچه شخص را بخدمت برسانند **مردوم** **مردوم**
 یعنی آنچه شخص را در روز برسانند **مردوم** **مردوم**

بعضی با محتاج کسب ایاه باده ساخته **مسامحه** از سنه است یعنی
 مقرر شخص را سبب الی ساخته **مقت** جابر حسد ابراهیم
 منع و پاکیزه کنند **مسامحه** در لغت قوت باز دادن باشد و در
 اصطلاح پس کسر دادن چیزی که در رفع و بخشش مالیات و محصول
 و خراج محبوب دارند **مصالح** است که الت به کار بر باشد **مکسر**
 برکننده را گویند **مقرر** چیزی که در وقت بار بارش ساخته
مد و معاش چیزی که بموای کسر دهند که معین اخراجات او باشد
مردن بگویند در حق مسلمانان کنند **محر** در لغت از جهل معفر
 جمله کردن است و در اصطلاح حساب را گویند که از محاسبه مفصله
 بیرون آورده ملاحه نویسنده **مهر** در لغت از سیر به دور است
 بنجه با خفا از رعیت را گویند **ممال** آنچه بعد از وضع باید مانده او را
 بهر چه و مناسک گویند پس از آن معلوم شد که در این باب مال از ممال
 و ممال از رعیت است و در خلاصه هر دو ممال هر دو از ممال است
حرف التون آنچه که رسته باشد **لفضان** که کردن باشد **نواله**
 چیزی که ملک از باب وارده باشد و بشنودند **حرف التواد** و **غلیظه**

موازی

مقرر که مال با باب کمال دهند **وزیر** در لغت معفر و زراعت
 یعنی کوه است و در اصطلاح شخصی را گویند که نهاده و ملجاء خلق باشد
 از جهت مال و خراج دیوانه و بعضی گفته اند که وزیر را گردان باشد
 و چون وزیر را گردان مملکت را از پیش پادشاه بر میدارند از این جهت
 وزیرش گویند **حرف الهاء** **هندسه** معرب اندازده است و هندیک
 یعنی انداز که حساب هندسه معروف است و در بحوالی مرقوم شد
حرف الیاء **یاد بود** چیزی که متعارف بگانه داده شود و عوام ارا
 جاز خالیه گویند **هند صم** در اسامی صرف کمال و ابواب صنعت
 و اشتغال و چون بعضی از اینها مالیات بدیوان است میبندند و بعضی
 معاف میباشند از این جهت شیخ ساجم بدو جدول **جدول اول**
 در کتاب مالیات و این مطالبه چون بعضی از معین و بنجه مشغول
 دارند معروف بگماحت اصناف میباشند و بر خیر که وار معین دارند
 آنچه بهم میرسد هر روز ضبط می نمایند که مشهور بوده میباشند و ارا
 اجارات هم نامند چرا که در اغلب اوقات بشخص اجاره دهند
 که هر دیوان تویض نشود و اسامی هر یک از این حرف و تفرج

مردوم داریم که بر خواننده و خواننده همان شود **اسما** **مردوم**
از این قرار است **اسکاف** **چو** **مردوم** **کفش** **چو** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
کفش **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
و **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
این **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
بشمارد از **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
که **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
بله **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
است **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
در **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
مردوم **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
مردوم **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
و **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
نار **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
میفرودند و **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**

اجرت گرفته چیز میبرد و **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
اشیاء و اسباب از **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
اند از **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
گویند و **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
چنانکه **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
میان **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
مشتول و **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
ساحر **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
میار **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
مشت **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
میر **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
باف و **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
نمودی و **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
باشد و **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**
باشد و **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم** **از** **اسکاف** **مردوم**

و یک صباغ ریحان **مختار و مختار** که معروفست **مختار و مختار** و نمند
بافت باشد و چنگ باف و نمند چمن و نمند که سبانی کنند که ابریشم
باشند جزوانت **فخر** که کوره پزبانم که شرب و خمره سار جزوانت
فشاری سازنده حقیقت را گویند **کلاه** در اینجا احتیاج به حقیقت
باشند طایفه قاجار سر و زو طایفه قبیله دار سر **لوا** طایفه باب
و شایه باف و قاطعه ناب و جوان باف و غیره باف **شکر و قند**
و نعلین که معروفست اما اجازات و جویات از بنوعی است
انگونه که ترک فروش باشد **بازر** جزو قند مکان حمیه و فروش جورق
و نسبه باشد **چوب و دار** و ارضه خراج و منافع طایفه باف **چوب**
چوب حیدر از چیت مصنوعه در ولایت باشد و در بلاد خارج از
این بلد میزند که فروشند و مالیه از آن میگیرند اما چوب حیدر از
چوبست که صباغ از آن چوب بعضی رنگها را درست میکنند و مالیه
از آن میبرند **خاندان** کاروانسرا دار باشد و **فروش**
معروفست و **بخر** داغ نمودن گوشتها را به بوی صابون و مالیه
شخص بران مقرر است **فصل** و **بخر** بر طرف کنندگان بود

بازار

از پوست و بعد باشد و نمند مال و خام فروش و زتاب و پوستین
دور و جویاب سر و زو و بند سر و زو و سر و واس که کمره پزبانم
جزوانت **سوی الزواب** بازار خریدن و فروش چهار پیمان
و سوره است **بهر فروش** که بقولان نیز گویندش **فواکشی** مسو و نمند
و بازار فروش و امثال است **حک** حیدر از ترک باشد
کمر کچی یا خشاء گویند و راه دارد و در بازار بان جزوانت **مختار**
که بعضی از اوقات جزو جهات مرافقت **سراج** باقیه در میان
باشد مثل جولانک باف و جادرش باف **نواف** آنکه هنر را محلول
نموده بطایفه توان فروشند و طایفه علاج که هنر زن و لولان
باشند جزوانت **جدل** **محم** در اسامی ریحان و شایه
که معانی و مسلم از مالیه میباشند **ایفه** ساز و **انگوش** و **دره کش**
و اجزایش **انگوش** که معروفست **اب** **بند** که حیدر از بلاد ساز
و فروش و نمند بران باشد و است جزوانت **بلور** زایش **بهر**
کوب و **بار** دور و دور باف و بنهار و باغبان و بوجار و دور
بلک باف و **بهر** **انگوش** که معروفست **بار** **دره** که در فروش نیز

بالضرورة قریبه باید و اگر چیزی بنویسد مستوفایید
 کمان بر که محو را از ان قلم انداخته پس مناسب است که در
 هر قدر مراجعات قریبه شود هر که قریبه بعضی جمع است پس افلا
 دو شش در است که موجود شود تا قریبه گویندش شاید
 مناسب فیما بین معترض لغوی و اصطلاحی ظاهر شود و لازم است
 که هر قریبه نوشته نشود مگر در سه حالت چنانکه کتاب بسیار
 شده باشد از سر نوشتن و شمار باشد و در انجامدهی قریبه مد سابق
 نوشته در تحت آن نویسد که خالیت دوم در توجه که اگر
 مدنی قریبه بهر ساند عجب نیست و از اینجا توجه خرج است
 معلوم نیست که خرج آمده چه خلیه بود و بنابر این بعضی مد آنرا
 احتیاط بنویسد که چون خرج بهر مد قریبه نشود از آنجا
 بعضی مدات به قریبه میهند بسم در روز نامحبات که حکم توجه
 دارد و اما در این یکم محو است که در توجه جابر نیست و لکن
 مکرر صیغه واحد است در مکرر و بدانکه واضع این فن لطیف
 محو فرموده که هر چه بنویسد باخ محفوظ نویسد چنانچه

در وجه توجیهات و ابتداء الامور و روایات و هر چه که قریبه دارد
 در قلم است یا نیست که قریبه آن مکرر است یا نه مکرر نیست
 مگر بنیکه قریبه مکرر بنام بعضی خط بیان در حشو مکرر باشد و
 و قریبه هر چیز را خمس خود میباشد باشد و نایب دیگرش نباشد
 چنانچه قریبه اسم اسم است ختمه غیر خواه فقیر و همچنین در
 لغو و اجناس و امتعه و غیر هم باشد که مناسب مکرر باشد
 و پوش و دکان و پنجه و قریبه سازد و این معنی موقوف بلیقه و
 نظر دقیق نویسنده و محو است چنانکه ازین اشک معلوم میشود

محرور حاشیه و نه ندارد

حسن امار

جمع و خرج

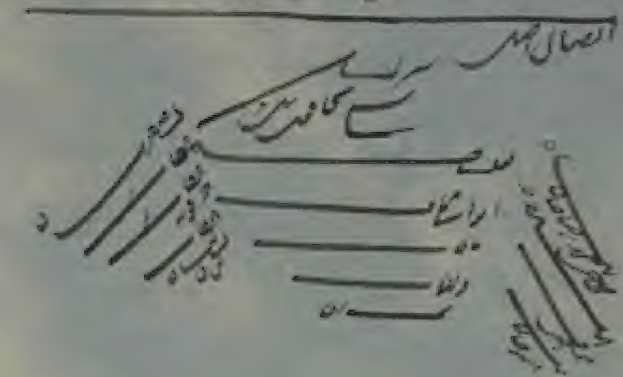
محرور حاشیه و نه مکرر است

لا صحت

محرور حاشیه و نه مکرر است

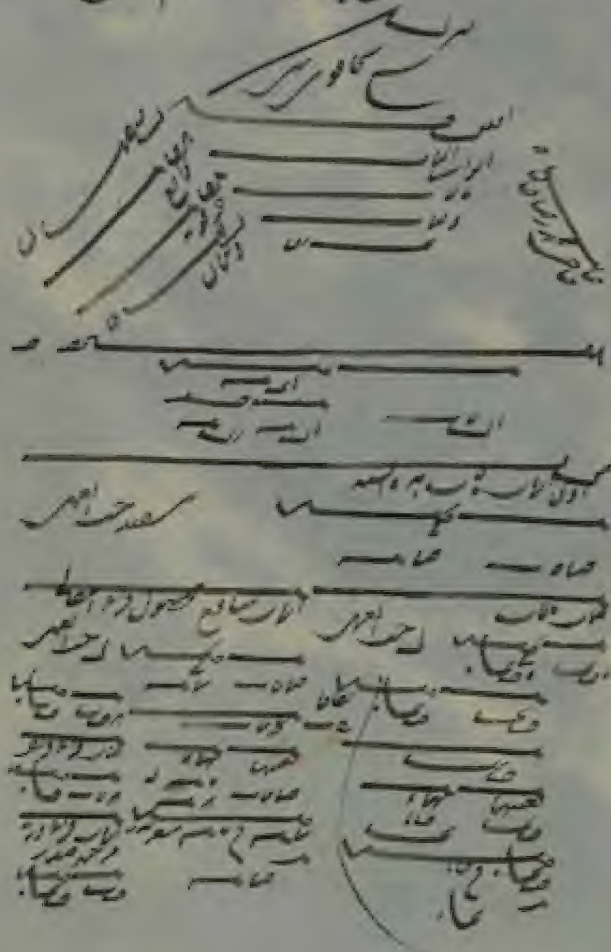
فصل اول در انفصالات و اتصال مصدر باب افعال است
 که مجرورش و مصدر باشد یعنی سه بویستش و در انصطلاح مدات
 سه او را و او گویند از اینجاست که بهم پیوسته است و طریقه آنکه
 در وی فرد نظیر ان ادا که موقوف عملیه بعد باشد و در این فرد
 نام نود از فرد پیش بر خوانند و سه فرد دیگر نوشته شود و این
 اتصال اگر که اتصال مدات بدن باشد اتصال املش گویند
 و طریقه آنست که ان چنین است که اول در وسط سه فرد یک
 لفظ باشد سه فاصله مدات از آنکه یک است از دهنده بخو که اگر فرد
 میان شکی نمایند در هر ضلعی شکل مثلثی نمایند و بعد از آن نام
 در منحرف که لفظ مصدر است و سه رشته و شخص و غیر هم بوده
 باشد باید پنج مد زاده باشد و اگر پنج مد زاده باشد در حاشیه است
 چپ مورب پنج مد نویسنند و اگر از احتیاج باشد در طرف راست
 راست بدن دستور رسم سازند و لکن در این هر طرف شکل مربع
 باید نوشت و احمد فان کبلا در این باب گفته **نظم** اتصالش که
 جهت روح او از پنج مد است همچو ال عباد اتصال شود

چون ششم بنویسند و لکن ده کم از ششم تا پنج هر مقام
 موسی چپ در انشیش مقام پنج و دیگر شود زینت راست
 علم همچنین راست و اگر اتصال دیگر مدات باشد موسی باسم
 ان مدات باشد که اتصال میکنند و کل آنها را مربع و رسم سازند
 و در ترتیب هر یک برین دستور باشد که اتصال کو سوار را
 در تحت اتصال اصغر شکل مثلث در وسط مرقوم نموده
 بقدر که چو از طرفین متاوان ان پس تر مرقوم دارند و انصطراحی
 در طرف راست بالای اتصال اصل و انصطراحی در چپ
 فرد مستقیم منحرف رسم سازند تا مبادا شبیه با اتصال اصغر شود
 و صورت غیر انفصالات نیست



احتیاج افند کلمه و بعد پس از آن فاعله پس از آن ثم فاعله و
 اگر منقول از حشو یا از منفعل غیر وضع باشد شبر معمول فیه
 را از حشو یا از منفعل غیر وضع باشد شبر معمول فیه را از حشو
 نوشته در معلومی آن کلمه مقرا بصورت سجد نوشته و اگر
 چیزی علامه حشو میجویند نمایند علامه را در معلوم مقرا نوشته
 جفتان را ساز ز آورند اگر دیگر شبر رو در نه در آن والا در حشو
 کتابت کنند و کلمه این حشو را اندک بشمار از حشو اول نوشته و
 اگر چیزی علامه نوشته کلمه عمر دیگر است از قید مبادله یا بعد
 یا مضامی زمان در قلم و نظایر اینها باز همان مقرا نوشته و در
 جای کلمه مقصود را باید نوشت معلوم مقرا مقصود را نوشته
 معمول الیه را بیاورد آورند اگر دیگر علامه در دهد والا حشو کتابت
 نمایند بدستور سابق و اگر بعد از مقرا را اول باز مقرا احتیاج شود
 المقور نویسد و بعد از آن و المقور و پس از آن فال مقور را بنویسم هرگاه
 حاجت افند ثم المقور و جزو حشو را باید نوشت و لکن مکتوبه بایام
 بر و پیش باید نوشت چنانچه در سابط در حشو را از قرار مرقوم بدین
 بر

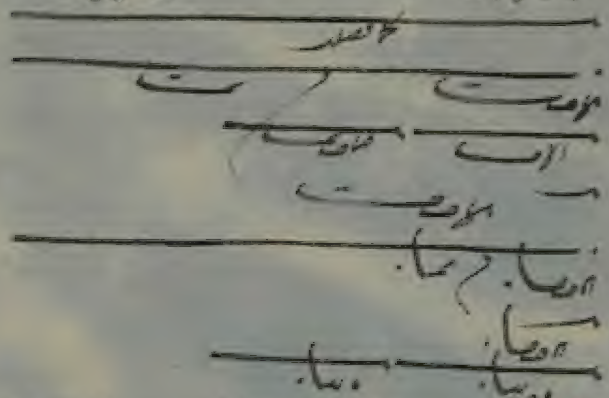
هیچ کتابت نمینمایند و شبر موضوع را باید تا محاذ خط فوق
 آورند اگر در آن دیگر عمل نباشد والا بعد از انعام حشو محاذ می نشیند
 آورند و صورت عمر بر یک از اینها فرد معلوم مرقوم



الف چنانچه که بر طرف چپ مبلغ و مقدار که داشته و اگر تکرار مقادیر
احتیاج باشد علامت را دو در رسم به و تحقیق نامه برشته و بعد
البیان در سمت آن سه سادی که نشانه تحت باشد فوق نیز
که از بدین صورت اما در علوم و در فرامحی و توجه باین شرط
غیت بلکه فرامحی شده اند **فایده** در تعداد بعضی شمار کردن
اوراق و این نیز به شیراز است او را که اگر یکفر و از میان آن
اند محض را معلوم شود که فرد از میان افتاده است چنانکه احمد
خان کیلان در این باب گفته **نظم** نمود که نشانه بر اوراق **مشکر**
اولی السیر اهل میان **د** بلکه هر که در قیفا دوست **د** شد و اموش
گفت که دانش است **د** که ندارد معلوم تعداد **د** نیت سخن آن **د**
است **د** و طریقه در آن گفته اند این تعداد را بر رقم هند سه در سه نش فر
مجموع او آدمی که محاسبه منظور در اینهاست در بالا فر و بطرف
چپ تون در سه اول فر نوشته و از فر دم تا آخر شمار و بعد
خانه رقم کنند مثلاً در فر دم و در رسم به و یکده تا آخر **فایده** در
ارقام میزان **د** که باشد و مجموع به باجه جامعه دارد و این غیر

فیه الاشارة که نویسنده می بایست تغییراتی را در این کتاب و اگر نیاز در
 بجای میزبان مقرر که کما فیصلت نوشته چنانکه در جایگاه میزبان
 بر دار نیست همین نحو نویسنده مثل اینکه در تحت مدسی از بدات
 مقرر دو دفعه که اجزاء بسیار دارد و مرسوم نموده یک شتمیل بر نقطه
 نقطه و یک جنس نقطه باشد فوق آن دو دفعه در تحت مد فوق
 که جای میزبانست کما فیصلت نویسنده و اگر در میزبان مقرر مشهوره
 خطی بر مدسی و بد محو کردن آن منطقت است معارف این است
 که در هر جلوی آن از طرف چپ مورب بگردد مقرر با بصورت
 نویسنده و میزبان صحیح را در تحت آن مرقوم دارند و این عمل را سهو
 العقد میزبان نامند **فایده** در راه می آید که میزبان مدی اجزاء
 حشوی چیز که از آن موضوع می شود و یا اجزای آن بسیار است یا آنکه
 اگر بسیار است اجزاء میزبان از اول و بالا به سنو سابق در حشو نوشته
 چیز که باید از آن وضع نموده موضوع نماید باقیه در تحت اجزاء و قسم
 سازند و اگر آنکه باشد و عمر و در آن سحر است اول و ثانی آنکه
 اول میزبان نقطه را در حشو نوشته بعد از وضع آنچه باید موضوع شود

و باقیه ایست از آورده در تحت آنچه میزبانست و اگر در این مد
 مرقوم دارند و این قسم را داده می آید که میزبانست حشو که
 در این فایده این بود حشو نویسنده را در مقام اسب خود شده باز
 اند و در احصاء و بقیه فایده این بود که عدد سر کتب مثل ثلاث فوق
 میزبان و اجزاء بگزارند و از راه کشته اند از آنچه که میزبان و اجزاء
 باقیه بگردد بر بگردد و اینده است و صورت هر یک از این قرار است



رسم دوم در ادب و فرائد و ان شرح چهار نقطه است
نقطه اول در شعب و ادب و ان **نقطه** ناشوی از ادب و ان
نقطه ای که گشتن تاج و کلاه گوش گشتن تاج گشتن تاج
نقطه در شان چیت بد آنکه وجه نیمه اول وجه چپین وجه معین

گفته که بعضی از آنها را در شرط اول گفته و در اصطلاح متجربین بحر سینه
 بعضی جمع او را دانسته اند چنانکه گفته اند **نظم** معنی اصطلاحیست
 این دان آنچه گفته شد بهر داندان که اگر از کسر طلب داری
 مبلغ نقد و جنس پس کار شرط طلب از وی بدین حساب توانی
 دیگر شرط بود بدان **و** آن شعب بدهد است تا اول ابواب المال
 که در خراج و منال و ولایات و ایالات میباشد بدست مردم
 التماویل که ابواب جمع سود بان بالفعل مشخص میشود بدست مردم ارباب التماویل
 که ابواب جمع سود بان بالفعل مشخص میشود چنانکه گفته اند **نظم** چون
 اوارده پس از این **و** نشو این امر بهر یک **و** کاندان باب است چند
 سخن نقل از ارباب فقه بود که **و** است فقهی صاحب تحصیل
و همچو ارباب باقی و نحویش است ابواب مال هم فقهی و در خراج و
 منال هم فقهی و طریقه فقهی و طراح اند فخر حاشی که بعد از مد
 سر رشته و تحریر سینه ترکیه مد اوارده که قرینه تو جهات است
 در قسم و در تحت آن یکا مذات شته مذکوره را در مرقوم دارد و این
 طریق که اول ابواب المال را که قرینه ارباب التماویل و التماویل است

مرقوم

مرقوم و از شعب این ارباب التماویل و التماویل را باید بسجای آن
 نوشت باین نحو که ارباب التماویل را مدی رسم کرده و التماویل را
 بغیر خط سابق در حشوان مرقوم تا آنکه دو مدینه که یکقرینه ابواب المال
 باشد پس از آن التماویل ثانی را مدی کشیده شعب از مرقوم دارند
 و در شعب هر یک بدین دستور باشد که بعد از اتمام شعب شروع
 شعبه که قرینه او باشد نموده با جمع شعب و قراین مرقوم شود و اما
 شعب ابواب المال سه مد است **و** الوجبات **و** محمولات **و** سایر جهات
 و چون سه مد پفرینه است اول آن مدی بجهت الوجبات کشیده محمولات را
 بغیر خط سابق در حشوان نوشته تا این که مدی بجهت که قرینه سایر
 جهات باشد و بعد از رسم انتم الوجبات دیگر مرقوم دارند که قرینه
 محمولات ثانی بوده باشد بعد از اتمام آن مد محمولات را بسجای آن
 مرقوم دارند **و** الوجبات **و** شعب بدهد است ایالات **و** ولایات
 و بعد از ترسیم ولایات مدی **و** ملکات جز و است و اجزاء محمولات
 حاصل منافع اعیان **و** الملیان **و** المملکات خالصه است که بدو ملک
 هر هر از دیوان باشد و محمول از ابعاد و وضع اگر در وقت ضبط میوه

بر کجا که این عمل روید به قبولی و انچه که فلان شخص که مقرب
 شده است **نظره سیم** در ادب مانند آنک دان مرکب است از
 من و آنک یعنی بعضی لغت و حسن که متوجه جمع شده است در
 اینجا پنج مرحله و اجزاء آن از جمله خرجی است که همه ساله مستمر
 در وزارت است پس از استمرار گویند و الا اطلاع بعد از اگر احتیاج
 به دو باشد و الا در ستمی را در تحت مذکور و تم ساحت
 و صیغ بر کمالی که هر دو در است نوشته و لغزین محاسبات
 نموده بر اینها می نمودن بر صیغه و مفاسد او را نوشته بدست او می
 و صیغ مستمر و اطلاع اینجا احوال متداول است و متعارف چهل و
 پنج صیغه است **اقبیاع** اجرت **اخراجات** از معانی استغفار
 استغفار **اخوان** **اسلخ** **اشفاق** **انعام** **الفاو** **الطعام** **الکفا**
 از ستمی **شکس** **بول** **تحويل** **تحف** **تدارک** **تسليم** **تصدق**
تطبیعه **تعبیر** **تکلف** **تعیل** **تقیه** **جبه** **خوانداری** **خلعت**
سرف **سورات** **سیور** **غالی** **مرف** **طعمه** **علوفه** **علی**
 عومنی **قیمت** **کرایه** **میسع** **مد** **معاش** **سهم** **مسامه** **مقرر** **محل**

موجب **مغنی** **مستمری** و بعضی از اینها محض مستمری است از
 قبیل بذل و مقرر و مدد معاش و طبعه و ازین چهل و پنج
 صیغه شصت صیغه اش را جمع گویند این تفصیل اقباع استغفار
 اخوان اشفاق اکسار انقطاع تسلیج مبع و بعضی گفته
 بی صیغه جمع است باضافه بنیدل چنانکه احمد خان کبیر گفته است
نظم صیغهای جمع را در اصل وضع کرده اند اسناد و نظرات
 رفیع **اقبیاع** اول پس استعمال گفت **اخوان** از سیم چهارم و سیم
اشفاق و اکسار و انقطاع **واکس** تسلیج و بنیدل و مبع **وهریک**
 ازین شصت صیغه بانه صیغه را جمع و خرج است چنانکه معنی آنها در
 شرط اول گفته شد مثلاً در مبع که یک از صیغها باشد فایده این است
 که شتر و وحشه شده که خرج باشد بار کتاب نمید و قیمت آن که صادر
 آن باشد در حشو و ابواب جمع هر کسی که باشد در جمع آن بار آورند هم
 از آنکه خرج را هم بخشود و از بار بار و از آنجه ذکر شد معلوم شود
 معنی مشهور که در سفره و دخل بار و خرج را حشو کتاب نمایند
 و در مذکور کس نمید یعنی دخل حشو و خرج را بار و نویسند

و صورت اعمال مذکوره از این محاسبه معلوم میشود **قوله چهارم**
 در اعمال بعد از من تا تک که خرج مفقوده باشد اگر سادی باشد
 محاسبه تمام شود و اگر زیاده از جمع مفقوده باشد الفاضل و در تحت
 منکک آورند و اگر کمتر است الباقی و اگر در چیزی کمتر و در چیزی دیگر
 زیاده باشد الباقی برافیه از زیاده مرتسم ساد پس مناسب در این مقام
 نیست که اینطور به حساب و یکفایه تمام باید **حساب اول**
 در اعمال تحت الباقی بدانکه بعد از ترتیم میزان تحت الباقی بایست
 که دیوان علاوه بر آن بایستی چیزی دیگر بود و جمع بمنجا میبودی مخصوص
 این بایستی چیزی بخرج و در صورت اول الاضافه نوشته و دو میزان را
 جمع نموده جملتان مرقوم دارند و باز اگر معلوم نمایند بر یک جمع و دیگر
 را کمون و باز اگر این عمل روی و در زیاده نوشته و جمع دو میزان را
 بعضی نویسند و باز اگر روی و در زیاده نوشته و جمع دو میزان
 را بحسب نویسند و باز اگر روی و در میزان زیاده را محاسبه نمایند و
 و بعد بر یک احتیاج باشد در تحت و لغات مبدیه مرقوم دارند و
 مجموع دو میزان را چنانکه گفته شد در تحت بحسب نویسند و در

در ترتیم قانون این بوده که بعد از میزان بحسب باز اگر چیزی معلوم
 میشود از او در تحت بدانکه مرقوم میباشد و دو میزان را
 در تحت مرفک و در این انحصار اگر چنین نمایند و میزان بر او را
 بواسطه عدم نمودن چیزی دیگر محکوک نشاند و نظر این روشیه
 احسن میباشد و در صورت ثانی که مودی بدیوان مخصوص چیزی
 و دیگر سادی بایستی میباشد خرج تورب نوشته و میزان را
 در حشوا نوشته مرقوم را زده لفظ تمام شد و باز از او زیاده و الاخر
 خرج نوشته و اگر میزان او کمتر از میزان بایستی باشد حرف باقی
 قریه او نویسند و اگر بیشتر است حرف زیاده و اگر در چیزی بایستی
 و در چیزی زیاده باشد حرف بایستی بمافیه از زیاده نویسند و عمل در
 تحت حرف زیاده مثل عمل تحت الفاضل است چنانچه عمل
 تحت حرف بایستی بمافیه از زیاده مثل عمل تحت الباقی بمافیه از زیاده
 است و اما بعد از حرف بایستی اگر دیوان مودی علاوه چیزی میباشد
 بدستور که گفته شد الاضافه و جملتان مینویسند تا آخر و اگر مودی
 بدیوان چیزی میباشد بدیناسب است بدستور سابق خرج تورب

گویند و الا دفعه خرج و باز قریه او یا دفعه بلای دفعه زیاده یا دفعه
بایع بمافیه از زیاده منو بسند و در صورت دفعه زیاده و دفعه بها
قیه از زیاده بدستور است که در الفاضل و البایع بمافیه از زیاده کشفه
می آید و اما بعد از دفعه باقی اگر دیوان بمبوسی میدهد بدستور سابق
الاضافه و جملتان گویند و اگر مودی بدیوان میدهد بمساعی است
خرج تورب و الا بابت خرج و قریه او بابت بایع و بابت زیاده
و بابت بایع بمافیه از زیاده و بعد از بابت زیاده و بابت بایع بمافیه
از زیاده بدستور است که بعد از الفاضل و البایع بمافیه از زیاده می آید
و بعد از بابت بایع اگر مودی مساوی باقی میدهد خرج تورب و الا
بمفرده ثانیه پرداشته و بهمین دستور در مفروضه ثالثه و بلایع با یکجا
که محاسبه تمام شود و بعد از بابت بایع الاضافه و جملتان اگر گویند
عجب نیست و مکن بهتر است که در مفروضه ثانیه صحیح محاسبه شود
حساب دوم در اجمال تحت الفاضل بدانکه اگر مودی بدیوان
ملا و در آنچه عسکرا است به بد خلافت بعضی بدستور که در
البایع کشفه شد که الاضافه و جملتان گویند تا آخر و بعضی زیاده

در بعضی

علی الفاضل و جمیع و و نیز از یکون و بعد از آن دیگر اگر ملا و شود
در تحت بدجهه کانه نوشتن خلط است بلکه در تحت زیاده آنچه با بابت
به ثقات میدهد مرقوم دارند و اما اگر دیوان موقوف الفاضل چیزی
بود می در آنچه اکنون معارف و سنو قیام عظام و محروان
تمام که در فطرت و ادراک طایف و در نوامید سیاق مشهور و معروف
انفاق میباشد معمول میدهد و معجب است اینکه بدعوضه نوشته
اگر آنچه داده مساوی فاضل است که عمل تمام است و حاجت
نیز بسند که ندارد و اگر مساوی نیست اگر دیوان زیاده از آنچه فاضل است
بدتمه بعد از عوضه مرقوم سازند و عمل بعد از آن مثل عمل بایع است و
اگر دیوان در چیزی زیاده و در چیزی کمتر از الفاضل موقوف میدهد
بعد از بدعوضه بدتمه و زیاده مرقوم دارند و عمل در آن مثل عمل بایع
و زیاده است و اما باید بعد از بدتمه و زیاده کمال احتیاط عمل داشت
که عمل کنز روی ندید مثلا اگر در ذیل بین مفروضه بجا که حرف خرج
مناسب حرف خرج نوشته شود و بعد از آن بمقتضای مقام بدتمه
ابد و پس از آن بدتمه اگر خرج تورب نباشد باید دفعه خرج نویسند

نه حرف خروج و همچنین اگر در سابق دقت خروج مرقوم شده و در اینجا بابت
 خروج نویسنده و اگر در سابق بابت خروج مرقوم شده باین دقت عمل تمام
 میشود باید بفرموده دیگر بدست و عمل را بنفسی که اقتضا نماید تمام نماید
 و مذات کمزور در هیچ مقام جایز نیست و اگر آنچه دیوان عوضی الفاضل
 میدهد کمزور است بعد از آنکه عوضی میدهد می باید و در اینجا حاصل تمام است
 هنگام آنکه دیوان بودی چیزی عوضی میدهد و در معزیه و دیگر ابوابی
 نمایند و این زیاده را در مذات یک خروج آورده بعد مشخص میشود که این
 یا الباقی بمافیة الزیاده یا الفاضل میباشد یا عمل تمام شده است و بدانکه
 برکت از مذات الاضافه و حملان و زیاد و کون و بصیغ و بحسب
 و حوسه و زیاده و تتمه را موزن و کوشاری کتاب نمایند و اما الباقی
 و الفاضل بدن و موزن نوشته میشود و میزان تحت الباقی و الفاضل
 کوشاری کتاب میشود چنانکه در حرف باقی و حرف زیاده و همچنین
 در دقت و بابت باقی زیاده و هم چنین است در تمام مذات و در کل این
 مذات کوشاری مرقوم میشود و اما اگر الاضافه یا آنکه زیاد و علی الفاضل
 بعد از این نیز آنها مرقوم شود باید این نیز آنها را کوشی کوشاری کتاب

نمایند و اما در مذات و کوشی حرف و دقت و بابت خروج از بدن یا
 ضلع هر چه مناسب باشد نویسنده و کوشاری کتاب میشود **حساب**
سیم در اعمال الباقی بمافیة الزیاده بدانکه اگر دیوان بودی چیزی
 علاوه و چه دستور سابق الاضافه و حملان گویند تا آخر و اگر زیاده آن را
 عوضی یا به خواجه محسوب نماید و در این صورت اگر نقد زیاده و جنس
 یا قلیت یکی از دو عمل اول آنکه مقرران زده در کوشاری کتابت نموده
 در تحت آورده نقد و جنس مرقوم داشته و قدری از جنس که قیمت
 او معادل مبلغ زیاده باشد در حشود نقد که داشته و قیمت او را میارزاند
 و این در صورتیست که قیمت قدری از جنس معادل مبلغ زیاده باشد
 و الا در غیره قیمت بلکه تمام مقدار جنس را در حشود مقرران نموده قیمت
 او را میارزاند و در بعد از تمام عمل مقرران اگر زیاده مساوی باقی
 میشود و خروج موزن تمام نماید و الا بحرف خروج عوض زیاده حشود داشته
 اگر علاوه بر این چیزی دیگر هم به دیوان بدید و در تحت حرف خروج دقت
 گویند که عوضی زیاده حشود و یا از باین که مقرران دارد و بعد از حرف خروج
 بقرینه او که حرف باقی یا حرف زیاده باشد و در حشود به دستور سابق عمل را

تمام نمایند دوم آنکه رخصت بخیر مقرر آنگشت بلکه این عمل در تحت خرج
مورب یا در تحت حرف خرج نموده و بقرینه او بردارند و اما اگر جنس زیاد
و نقد باشد یا باشد اجتناب بخیر مقرر نیست در تحت خرج مورب یا در تحت
حرف خرج عمل را تمام نمایند و به سوره که گذشت باید ملاحظه اجتناب نموده
مگر نشود مثل اینکه بعد از حرف زیاده عوض و تیره آورده بعد از زنده تیره
باید دفعه خرج گویند زیرا که حرف پیش از نشستن و همچنین در سایر عمل
و سایر جامد و در الامتداد و جملات و توابع او این شرط نیست بلکه اگر در
تحت حرف یا الامتداد گویند و در تحت دفعه یا به هم میتوان گذشت
و همچنین در تحت بابت و این عمل اگر گویند و این معنی آنست که تا قبل
ظاهر شود در جزو دادن یا تا فاضل بلکه اگر خواهند جزو دهند باقی
موردی که صاحب اختیار شخص شود و کل این باید تردد نمودی نیست
و یا اینکه بعضی اسناد موردی سکوک فیه است و باید بعد از اذن
صاحب اختیار بد آنجه مقرر شود معمول دارند و از نظایر این مواضع
باید بعد از اذن الباق یا حرف یا دفعه بابت باقی دو دفعه گویند و ثواب مردم
ناخته و در تحت یا نویسند خواه موجودی و طلب بودی از مردم

یا اسناد سکوک فیه را در تحت او مرقوم دارند و در تحت دفعه
و دیگر اگر چیزی باقی است یا زیاد است نویسند و هرگاه چیزی
باقی یا زیاد نیست نویسند باقی ندارد و بعد از آن اگر صاحب کار
اذن داد که دفعه موجود و میرا بخرج او رند به سوره که منعرفت
بخرج نویسند و هرگاه اذن نداد این دفعه جمله منعرفت خواهد
بود و باقی همانست که مشخص شده آنچه خواهد به سوره که منعرفت
بود کتابت نمایند و اگر خواهند الامتداد و نظایر او را مرقوم دارند
بعد از ترقیم این عمل را کتابت نمایند و اما میزان فاضل را اگر
خواهند جزو دهند دو قسم است تصور است اول آنکه مسلمی است
که فاضل محاسبه نیست و لکن میخواهند که بر صاحب اختیار
مشخص نمایند که این فاضل ظاهر نمودی نیست بلکه طلب مردم
باشد از نمودی و در این صورت مثل جزو دادن و در تحت مذکور
است دو دفعه در تحت یا فاضل مردم یا خسته یا طلب
مردم را مشخص نمایند و دیگری اگر چیزی از خود فاضل داده
شده است کتابت نمایند دوم آنکه بعضی از اسناد خرج نمودی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Handwritten musical notation on manuscript paper, featuring various notes, rests, and staff lines.

— L. 624 164

100

الحمد لله

شرح در معانی و آثار که مستوفی راجع به این است

— — — — —

عرج مخصوص ۲۷

محرم ۱۲۸۰
 خرداد ۱۲۸۰
 تیر ۱۲۸۰
 مرداد ۱۲۸۰
 شهریور ۱۲۸۰
 مهر ۱۲۸۰
 آبان ۱۲۸۰
 آذر ۱۲۸۰
 دی ۱۲۸۰
 بهمن ۱۲۸۰
 اسفند ۱۲۸۰

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر و کریم

سازمانی رسائی ادارائی محاسبی

21

Handwritten scribbles and lines at the bottom of the page.

مجلس اول
مجلس دوم

2' —————

Handwritten musical notation on two staves.

درآمد
از راه
از راه
از راه
از راه

العلم

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً

3/1

عقود و مواعيد

سید محمد علی

در این سیم در ادب و فرموده که نوشته صاحب اختیار را در این
ثبت نمایند و در نظر نوشته نشاند که از آنکه در این و فرستاده
استو قیام بر یک جا از آن نوشته را که باید بنام خود و حق
نمایند تا آنکه این نوشته محفوظ از نقب بوده باشد و آن نوشته
بد و فطوره است **فصل اول** در شعب و فرموده که هر نوشته
که از صاحب اختیار و ولایت یا ملکیت صادر شود یا بر آنست
شخص چیزی افه نمیدانند یا غیر آنست اول را توجهات دوم مقررات
و توجهات شعب بد و نمیشود یا اختلاف و دیگری مستمر و صیغ
بر یک یا تفریق و تفصیل صیغه بصیغه مرقوم داشته و در تحت
هر صیغه هر چه بر آن صادر شده تفریق هم و منصب یک یک را
مرقوم ساخته و شرح بر آن را در آن ثبت و وجه بعد از آن مرقوم ساخته
حواله هر کس شده نوشته و آنچه حواله شده و در حشو وجه نویسد تا
آنکه مقرری زده مجری نمایند یعنی در مذکک همین شخص که با حواله
شده نقل نمایند و صیغرا نقل بمصد کنند بخو که در مقررات نوشته
می شود و امورات شعب بد و است یک از آن را و دیگری دار ذات

و در شرح به وند است یکی مملکت و دیگری دولت و مملکت نیز دو
 مد است اول متوجّهات دوم مشرفات اما متوجّهات است
 جمع از ثانیات و اجزای در آن ثبت میشود و آنچه در احوالات
 مرقوم است در اینجا نیز مرقوم است و لکن از متوجّهات متعبد
 به وند است یکی ولایات و دیگری ایالات و هر یک بمقتضای
 که در او آمده معلوم شد تا فائده متفرقات که استند جمع شود از آن
 و محصلان در آن ثبت است شرح به وند است تحویلی و تخصیص
 و آنچه در تحت ارباب التفادیل مسطور بود در اینجا در تحت مد تحویلی
 مذکور است و آنچه در تحت ارباب التفادیل مرقوم بود در اینجا در
 تحت مد تخصیص نوشته میشود و در تحت مدات مقرر از بعد از
 اتمام مراسم شخصی که ابو الجحش او چیزی باشد معصن بناریج
 و شرح تمام مرقوم دارند و ابو الجحش شده او را در حق مقرر او
 مرقوم دارند تا آنکه مقرر از او را اینجا در دفتر او ثبت نمایند
 و آنچه دولت آنچه قرار مواجب و وظیفه و تمول و غیره که متعلق
 به مملکت نیست در آن ثبت میشود و در واد است مستقیم به وند است

یا قیوم

یکی تقصیسات که بطوایر قیمت گاه و محو و عوامل و نفایس بر آن ثبت
 میشود و دیگری خطایات که سایر نوشتهجات در آن ثبت میشود
 و در هر یک از آن مدات که عوایدی نوشته صاحب اختیار باشد
 این مدایله و به مستقیم سازند که انصافی فرمان و دیگری سایر تعقیبات
 تا قیام زاده و در خواسته و نویسی به هر مطلبی اسان گردد و
 این قسم فهرست اکنون منظر رسیده بود و این رو سیاه از دفتر
 خلوص قدما و محاسن این از استخوان و انشود شمع کردم و بعضی
 از آنها را مانده نمودم این فهرست بالغیم آوردم که منظر محسوس
 با دراکت و محسوس بگذرد و اگر چه منظر ایشان باید انماض نمایند
 و اگر در عاقله این چیز دیگر نوشته و ترتیب علامت نمایند که معلوم
 شود و اگر انصافی نوشته دیگری است الف نوشته را حشو و
 و انصافی را بارز او در چنانکه اگر نوشته در عنوان هر لیضه باشد
 هر لیضه را حشو گنات نمایند و نوشته را بارز و صورت فهرست
 از دفتر او به و توجه است که نموده میشود و لازم نیست که
 لا محاله این نحو فهرست نمایند بلکه بمقتضای مقام بخوبی که سلیقه

سید
سید موسی
سید
سید
سید

[illegible]

2

[illegible][illegible]

Handwritten musical notation on a five-line staff, featuring various notes and rests.

احكام و مسائل سر راه صحیح
احكام مجرب سر راه نجات

عقود الله ميرزا و
میرزا میرزا

میت

سید

— ۱۰۰ —

—

صفا
میرزا محمد علی
خواجه نصیر

4

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

010

0127

[Faint handwritten notes]

مردم خوارزم را که در آن زمان در آنجا بودند و
در آن وقت که در آنجا بودند و در آن وقت که
در آنجا بودند و در آن وقت که در آنجا بودند
و در آن وقت که در آنجا بودند و در آن وقت که
در آنجا بودند و در آن وقت که در آنجا بودند
و در آن وقت که در آنجا بودند و در آن وقت که



inter. the

Table 1

د فادره - ماله د رس چا خواړه وایي چې خپلې سرسماره لار لار او اچول

۱۰۰

سید احمد علی میرزا

موسم

دعوت
الهی
مباح

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۱۱

سر
حسین

نوچند
 سورا
 لهر
 سورا
 ولس

عقبات کو کتب
میں سے رسیں نکال کر اور بعضہ ہمارے پاس میں سے امانت کر کے لے کر
جو رسیں جو ہمارے پاس تھیں وہ ہم نے ہر حصہ میں اور جس قدر میں ہر حصہ میں
تھیں ان کو کتب ہمارے پاس میں سے لے کر
کے پاس میں سے لے کر اور جو رسیں ان میں تھیں وہ ہم نے ہر حصہ میں
دیکھ کر اور ہر حصہ میں سے لے کر اور جو رسیں ان میں تھیں وہ ہم نے ہر حصہ میں
لے کر اور جو رسیں ان میں تھیں وہ ہم نے ہر حصہ میں لے کر اور جو رسیں ان میں تھیں وہ ہم نے ہر حصہ میں

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد

— 10 —

[illegible]

$\frac{1}{2}$

۱۰۰

21

[illegible]

the


۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

[illegible][illegible][illegible]

فصل دوم در نوشتن بر و ابدا که بعد از قطع کاغذ نصیحه که معلوم
 است و مقصود از آن در سر صفحه مور یا نوشته و چیزی که معلوم است
 در حاشیه نوشته اعم از آنکه یک چیز باشد متعدد و اگر کلی احتیاج باشد
 نموده بسیار باشد که بعضی از این روزها بهمان بعضی بماند و بگوید
 شود در این صورت بعد از آنکه تمام حاشیه را بنویسد بعد از آنکه تمام حاشیه را
 کشف کند که باین شخص حواله میشود در تحت آن حاشیه آورده و در بر
 دیگر نیز آن عمل را نوشته همان قدر که احتیاج است در حاشیه نوشته
 در فوق او موسی مطلق نوشته بعد از آنکه در اقصای آن تمام حاشیه را
 باغور او مقرر بر چه مقام او باشد کشف شده بر کف او قرار آورده و
 سه ترکیه چهارت از حاشیه بر سر است که در کان مقرر داشته اند
 و هر ساله در اول ترمیم شش برج حمل که عید نوروز است مطلقا نوشته
 سه رسم یا اردو از ده اسم عازمه و چون هر روز با تمام رسم در
 ثانی بنویسند اسم هر راجع نایب و ترتیب از هر روز و از هر روز
 باشد **اول** **سجده** **نیل** که بعد از سال نوشتن است و بر بعضی
 سال است **دوم** **آوردن** که سال که است **سیم** **بسی** **نیل** که هر

مجلس

یک است **چهارم** **توشن** **نیل** یعنی هر کوشش پنجم نویسد
 که قدرت از این شنگ باشد **ششم** **نیل** که سال بار باشد
هفتم **نیل** که سال است **هشتم** **نیل** که بعضی
 سال که گفته است **نهم** **نیل** که سال میمون است
دسم **نیل** که سال مرغ باشد **یازدهم** **نیل** که سال
 از یک سال باشد **دوازدهم** **نیل** که سال خوک است و شام
 این سنو را که در نظم آورده **نهم** **نیل** که سال میمون است
 با نوشتن موسی **نیل** **نیل** موسی و سحر است دان
 است سال **نهم** **نیل** و همچنین سنو را که در نظم آورده
 نموده **نهم** **نیل** است **نهم** **نیل** و بر و یک و هر کوشش
 ازین چهار جو که در شنگ آمده است و این باب و گفته است
 بعد از آنکه در مغرب و خوک **نیل** **نیل** بعد از آنکه در کف
 است و حواله میگردد به روز آورده هر قوم و مایند و مقابل آن بهر که
 حواله میشود اسم شود به روز نوشته و بعد از آن تاریخ روز و شهر و
 هر یک به سنه هجری محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیدن آورده

برای تمام شود و اگر از صیغ اصطلاح و مستندی نیست بلکه قبض بر سید
چیزی است در سر اوراق الواصغر نوشته بر ستور که دانسته
شد قبض را تمام نماید که اگر نگردد بجای تدحواله خط پهنی نویسند
این شکل  هم چو که قالا از حواله می باشد و صورت
همین بعضی از نوم می شود تا از انواع هر یک نیز بهر معلوم و اسان
کند

[illegible]

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً
والعلماء أئمةً للناس

م
نور محمد خاں

م
الاف

[illegible]

سے دو گھنٹے کے بعد
معدنہ تعمیر دی جاوے گی اور اس کے بعد
سے دو گھنٹے کے بعد
معدنہ تعمیر دی جاوے گی اور اس کے بعد

۱۲۶۱
 محمد زاهد
 ۱۲۶۲
 محمد زاهد

سید محمد علی میرزا
میرزا محمد علی میرزا

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين
والمخلصين من عباده المخلصين

۱۳۸۵
۱۳۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
محررًا للعبد من عبادة
المرءة والجنان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
محررًا للعبد من عبادة
المرءة والجنان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
محررًا للعبد من عبادة
المرءة والجنان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
محررًا للعبد من عبادة
المرءة والجنان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
محررًا للعبد من عبادة
المرءة والجنان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
محررًا للعبد من عبادة
المرءة والجنان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
محررًا للعبد من عبادة
المرءة والجنان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
محررًا للعبد من عبادة
المرءة والجنان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
محررًا للعبد من عبادة
المرءة والجنان

که مثلا وزن شاه که عبارت از یکم شازده پست و پنج است
 بدل وزن بزرگ که هر یکم آن شش پست و پنج است خوانده
 نمود یا آنکه وزن دیگر را بوزن معین و اسکا در آن نسبت بیاورد
 ملاحظه نسبت بماند وزن را نمود و همان نسبت اضافه یا نقصان
 نمایند هر چه مصلحت است در صورتی که در هر یک از اینها
 بوزن بزرگ است آنقدری در مضیقت که خنجر را بدل بخنجر دیگر
 نمایند چند صورت متصور است اگر خنجر را بخنجر تبدیل نمایند
 بتیاج گویند و آنمغیر واضح در روشن است و حاجت بند
 و بیان ندارد و اگر چه جنس تیاج متعدد باشد با متحد یک حکم دارد
 زیرا که در صورت تعدد و تسبیح باید قیمت وزن معین از هر
 یک از اجناس تیاج را جمع نموده و ثمن مسطوره را بر آن
 بر آورد و نموده خارج از آن هر چه باشد هر یک از اجناس
 مسطوره همان خارج بر آورد و بداند که هر یک از اجناس
 معینه متعدد که تیاج باشد کلاً در مقدار مساوی باشند و الا
 انجیل را نشان دهد و صورت تیاج متعدد که کلاً در وزن مساوی است

اما باید دانست که قیمت وزن معین از تبدیل الیه را از قیمت همان قدر
 از تبدیل شده موضوع نموده یا نه فاضل را نسبت بمعدل الیه و العکس اگر با
 یا فاضل آن باشد و الا بمعدل معین و بمعدل الیه مساوی خوانند بود
 بعد از استعلام نسبت به آن نسبت از تبدیل شده را موضوع نموده اگر
 فاضل باشد و دیگر کاه یا فاضل همان نسبت از تبدیل شدن با ملاحظه وزن
 تبدیل الیه است و اگر نسبت یکا از کور نقد ممکن باشد تغییر بخود نموده
 نسبتاً بطریق که اتمم شخص نمایند بعد از تبدیل شده را نسبت به
 خارج نموده و بعد صورتی که از تبدیل الیه ناقص نموده یا آن افزوده
 و تفاوت در وحدت و کثرت از تبدیل الیه نسبت در صورت
 تعدد و واحد فرض نموده و قیمت مقدار معین از هر یک مساوی در
 وزن باشند جمع نموده از قیمت مقدار معین از تبدیل شده که مساوی
 مجموع مقدار بر مقوله از تبدیل الیه باشد موضوع نموده به صورت فیس
 تمام نمایند و بعد از استعلام مقدار تبدیل الیه در این صورت نیز مقدار
 بعد از تبدیل الیه تعیین نموده و همچنین است اگر تبدیل شده متعدد باشد
 یا هر دو متعدد باشد باقی اقسام از این مسئله معلوم و مشخص می شود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

41

1205 1205
R 2452 井 R 2452 井

ششم چهارم در طرح محاسبات و نوشتن خط مسبق و او مشعب

به نظر است **قطره اول** در طرح محاسبات مدائمه محاسبه را
بچند طرح مفروق دارند اول را محمل گویند و آنچنان باشد که
اسانید بجزر افضل مشروحات نماید و در سایر قیود خرج رود
و بر جوع بدقت توجه نمود و تصدیق خرج را با جوع نموده و توان
مردم نمود و دوم را مختصر گویند که مجموع اسانید جمیع درج
و معرشر شرح و فیه و تاریخ تحریر یا بدسم را تحقیق که چگونه
اسانید منعذر باشد معذراکنش است مساوی و تاریخ در معذور
و مندرگت نموده و از محاسبه تحقیق بظهور رسانید چهارم
محصص که است را با سناد نموده از قیود و تواریخ قیود گذارند
نجم او را رجه که به صورت نمودن مندرگت او را از تواریخ محاسبات
مشخص نموده باشند تا هنگام حواله بابت بزیاد و کم رجوع
شود ششم کیفیت که کیفیت اسانید و صورت قبول و دفع
نموده بر اقسام داده باشند و بسند و تاریخ بندگان رجوع
انتهای به تمام محمل و مفصل بودن آنها بترتیب متوابع احدی

که

که بعد از ضبط مبلغ بجزئی رجوع کنند و در مقامات محاسبات نیز

طرح باشد که بنوعی و خصوص سطر باشد صورت حساب و آن تصدیق
محاسبه و حکم بدین باشد که کیفیت که در این معذور و مندرگت
نی باشد بر این است بجزر جمع است بعد از کیفیت در تحت تعجب
مور با جمع نموده و خرج او را در تحت ترش و لا سورا بر قوم
و باقیه او را در تحت ترش یا ده مرد قوم و بعد از قیود دفعه خرج و قیود
دفعه باقی یا دفعه زیاده باشد و در سایر توضیحات بعد از آن معذور
تحریر یافته و وجه ملحوظ در تحت آن مسطور شده بدینور که دانسته
شده و بعد از آن مندرگت و مخارج را بتفصیل بتعیین بینه در تحت
او در آورند اگر کیفیت باشد مرد قوم در جثه او نویسند که این خرج از
چه بابت است و بعد از آن الفاضل یا الباقی بمافی الزیاده اید
و عمل را بتفصیل که مقرر است تمام نماید و محاسبه بدین کیفیت را
بر چیزی نسبت نموده و ترتیب در اسامی بلوکات و قیود و مخارج
و غیره لازم است که اول بترتیب در حروف تحت ملحوظ شود و
از در اول ترکت باشد بحرف ثانی رجوع نموده و در ثانی رجوع

سنت تا آخر و اگر در اسم متحد باشد بقرب وبعد و پدر و
وطن و سن و فصلیت رجوع نموده ترجیح دهند و اگر همه در همه
چیز مساوی باشند لا محاله و لا علیج یکبار سبقت بدیگری دهند
و قاعده اینست که چون اول سال شود حاصل از روستا و قشر را
گذشته قدرت میریزد و متوجهی سال سابق را در حقش مفروضه هر
حق میکند و چون پنجم بر رفع محمول شود عمده و ساج بیگانه است
فرستاده و کلا شریعت بده را شخص و حیوان و انسان را ابداء
و ابداء یا علی دیگر نموده که متوجهی بده است شخص شود ابداء آخر
متوجهی بده است را ببارز آورده در بدن ثبت نمایند و این عمل
در تحت ابواب المال نموده شود پس هر چه تحویل و تحصیل
دهند در تحت ابواب التماویل و ابواب التماسیر ثبت نمایند
و عمل هر یک از قرنیات مستطوره را در تحت خود در آورده
مفروضه و مستحکات بر یک را با وقت تمام مفروض نموده و بدانکه
مقدم و فائز روزنامه است که آن اجرا و جریده التعلیق نیز گویند
و در این دفتر هر چه از تحولات و تسلیات و انعامات و سایر

مخارج

مخارج واقع شود ثبت نمایند و این دفتر به قشر اوارده شود توجه بقبل
کنند و قاعده ضبط و قشر روزنامه چنان است که آنچه هر روز در وقت
شود در تحت اسم از وقت ثبت نمایند و نبات مکرره در روزنامه
جایز است لکن در دیگر بابها جایز نیست و آنچه در دفتر توجه
نمیزد و اقسام و اقسامی ارقام و تعلیق نبات و سایر است
باید در این ثبت نمایند و بعد از ثبت نمودن آنها در این هر ستونی
علامتی دارد که محرز آن را و طهر آن سند مرقوم داشته و ستونی
آن سند را بجهت خود مرتب نموده و قاعده این دفتر ثبت که هر چه
در روزنامه بیاورد با قیود ثبت است در اورد به سجود و خرج به کس محفل
امده در این دفتر محفل محفل ثبت باشد آن محفل را اگر رجوعی باشد در ستونی
بجس و جوی و اسهل طور میسر باشد و اورد و قشر اوارده جمع و
خرج به کس را از آن تو جهات و تماویل و تسامیل و غیره مفروضه
مفروض و اورد و الله اعلم **قلم دوم** در معرفت نوشتن خط
سیاق بدانکه قانون در نوشتن این خط اینست که لا محاله در هر کلمه
مستقیم بدین صورت مرقوم میباشد

تأقیق میان اتحاط و سایر خطوط و چه باشد و باید از یک سر ریاده
 نباشد و آنچه از حروف انگلیکه ظاهر میشود باید در بعضی کلمات
 بری دیگر به صورت **س** در تحت اندست تقیم هر قوم
 میشود و او را برین گویندش و او مختص به عصر و وقت به آنکه از
 سه ستقیم از حروف کلمه هر قومه ناشی شود در رسم الخط گویند و
 البته را باید و خوش و بوج گویندش پس باید بیان اقسام حروف
 طبعی شود که حروف مختص برین است و کدام حروف مختص بر رسم
 الخط باشد و چند حرف مشترک و در کجا باید بر رسم الخط
 رسم شود و در کجا نشود و چه نماید حروف و چه وقت انفصال
 بنده برست پس گوئیم او مختص برین است و در ذر اگر
 متصل و منقطع از ماقبل بوده باشد مختص برین است و اگر
 متصل باقیه باشد متصل میان رسم الخط و شریین باشد
ب ت ث م ن ه ی ک ط ی چه در وقت انفصال
 بحروف دیگر و چه در وقت انفصال از حروف دیگر مختص بر رسم الخط
 میباشد ج ح خ ص ط ظ ی ع ق م ن ه ی در وقتیکه متصل

کردن

بحروف دیگر از بعد بوده باشد رسم الخط میتوان ساخت و اما
 اگر متصل باقیه خود بوده باشند و منقطع از بعد رسم الخط نشود
 لا حکم اف دارد و اما ل ش ک ا ی ک ا ه ک ل بوده باشد شریکه متصل
 باقیه باشد بغیر خط سینا و ترکیب و ندانه در غیر اینجات اعم از آنکه
 منقسم بود باشد یا متصل باقیه باشد جایز است که رسم الخط نویسد
 و دیگر بدانکه باید ملاحظه بنماید که در رسم الخط باید وسط کلمه یا در
 آخر کلمه واقع شود و از یک سر ریاده جایز نیست و نویسد باید باشد
 بوده باشد و نهایت احتیاط را در ترسیم کلمات مرعی دارد که هر
 قسم خوش ترکیب و مقبول باشد کلمات را مرقوم دارند و اما چنانکه
 محتاج بنماید باشد جائز است که هیچ حرف از حروف انگلیکه را
 نتوان بر رسم الخط نمود و یا اینکه انگلیکه دو حرف باشد و اگر یک حرف
 از آن را بر رسم الخط نمایند انگلیکه زشت و بدتر یک میشود و بیج
 و حسن و اما چنانکه خوب و خوش ترکیب باشد حرف از آن مر حرف
 که ممکن باشد بر رسم الخط نمایند مثل ج و از این مثل ترسیم
 جمع کلمات معلوم و مشخص کلمه

سامل در مضافات و القاب اگر چه در احصای آن قائل
از انگشتان باشد و لیکن محضه اغلب اشارات است و تصرف
ممنون در این نه عاقلین هزار و یک که انسان و شتر را تفویض
و اما بقی حیوانات چهار پا اگر سبع و درنده باشد ققوه و الاراس
نویسند که اگر که قیل را شخت و بوزینه که میمون است زنجیر و شیر
و بکشت و قیل را سر زنجیر نویسند و بطور و ما هر وقت و چهار هر سه
و بعضی هر همان را قطعه نویسند و بطور و درنده مظهر را و پراهن
و زیر جابه و چهار پا و درخت تمام مرقا را دوست نویسند و باز را
تاریانه و اشجار را امله و دستار و فوطه و اشمات را امله و نویسند
و یکبار اقمه و اشمه را هر دو نصف با هر اعدل و آلات حرب را هر
برنده باشد مثل کار و دشمنی و قه و خنجر و قله اش و جاقو
و لشکر با قداق را قضا نویسند و ثوب و چهار را عاوده
و زنجیر و قضا با قداق را لوله نویسند و قرص فولاد را مضه
و انچه را در بر کنند و بوشند مثل قبا و ارفاق را ثوب و اقمه
و اشمه که قطیف داشته باشد ثوب و شمشیر و عاقله و

و نیم ثوب در کت را ابره و اشمس و قضا و سایر اقمه را که حریت
ان را قطیف ثوب باشد و قلمکار که بر بدن نخواهد و قطعه
و شال زیر یا عاقله و یا آنکه عاقله او را ثابند و جارق را عاقله
و نصف قلم کار را دکه و کاند چون بیت و چهار ورق باشد
و سوره شخت و قلم حریت و ثوب حریت را دست نویسند
و اگر اوراق باشد فرو بامند و نویسند و قران و کتاب و پوست و
ساختن و خام و نیماج را جلد و جرم را شقه هم نویسند و اگر کتاب
اوراق باشد جزو و کتاب و عروق و سایر چیزه که در پیش گفته شد
و قرابچه و ققه و قرص کاغذ و خیره را شامچه و شمشک را نافه و علقه
و سایر و قفه را در هم و کمر خنجر را نقطه و هر دارد را که در رشته
نکشیده باشد خط و اگر در رشته کشیده باشد سکت و رشته
و کشی و کشت و قرابا سلسله و چیزه که بکسل و در آن دراید
نخود و شغال و من و خوار هر چه مصطلح و متعارف ابر و لایب
باشد نویسند و سایر چیزه را امله و دانه نویسند و نیم مجمل را
از قوا و اصل و قضا و سیاق که اکنون مصطلح و متعارف

و تصرفات در ان معارف مدخلیت تمام باشد و صلوات الله علی محمد
واله اطاهرین تمت الکتاب بعون الله العالی

در دار السلطنة مسقط

در یوم هبت و صوم هر

جمعه ۱۳۲۲

پیدا شد الکتاب میرزا محمد تمت اختمام بذریف اللهم اغفر ذنوبنا



